

نخستین انجمن صنفی: گامی به پیش؟

نگاهی به جنبش کارگری ایران

اتحاد عمل چپ کارگری

بحث آزاده حزب کارگری و روشنفکران

گرایش سوسیالیست‌های انقلابی ایران

خصوصیات اساسی مارکسیزم



کارگران جهان متحد شوید

پیش به سوی تشکیل گرایش سوسیالیست‌های انقلابی ایران

تدارک ایجاد حزب پیش‌تاز انقلابی در ایران، امروز بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود. بحران عمیق اقتصادی و سیاسی رژیم، نارضایتی بی‌اندازه مردم زحمتکش و فشارهای بی‌رویه سردمداران رژیم بر کارگران ایران، وضعیت را برای تدارک سرنگونی رژیم و جایگزینی آن با یک حکومت کارگری هرچه بیشتر آماده می‌کند. اما متأسفانه طبقه کارگر ایران به علت کجروی‌های سازمان‌های سنتی (در سطح نظری و عملی) و عدم آمادگی پیشروی کارگری در راستای ایجاد یک بدیل انقلابی، فاقد یک حزب پیش‌تاز انقلابی برای تدارک انقلاب آتی است.

تحت چنین وضعیتی، ضروری است که سوسیالیست‌های انقلابی (کسانی که در سطح نظری و عملی اعتقاد به انقلاب کارگری-سوسیالیستی، برنامه انقلابی-انتقالی و حزب پیش‌تاز انقلابی دارند)، همراه با ایجاد هسته‌های کارگری سوسیالیستی بمنظور دخالت در جنبش کارگری، در مقابل بدیل‌های رفرمیستی و فرصت‌طلب موجود در اپوزیسیون چپ، گرایش خود را ایجاد کنند. امروز جریان‌های متفاوتی تحت عنوان "سوسیالیست" در اپوزیسیون وجود دارند که هر یک برنامه‌های متفاوتی را دنبال می‌کنند و در حال ساختن گرایش و یافتن متحدان خود هستند. ضروری است که گرایش سوسیالیست‌های انقلابی ضمن ایجاد اتحاد عمل با دیگر گرایش‌های اپوزیسیون چپ، وجوه تمایز خود را در برنامه و عمل از کلیه گرایش‌های رفرمیست، فرصت‌طلب و رادیکال خرده بورژوا (رادیکال در حرف و خرده بورژوا در عمل)، به نمایش گذارد.

از اینرو ما از کلیه تیم‌ها، هسته‌ها و افرادی که خود را در طیف سوسیالیست‌های انقلابی دانسته و در برنامه و عمل خواهان پیوند با جنبش کارگری ایران هستند، دعوت می‌کنیم که از طریق تدارک یک سلسله بحث‌های مقدماتی برای ایجاد گرایش سوسیالیست‌های انقلابی ایران گام‌های اولیه را با ما بردارند. تشکیل گرایش سوسیالیست‌های انقلابی بهیچوجه به مفهوم پذیرفتن اصول تشکیلاتی یک یا چند جریان موجود نیست. هر یک از هسته‌ها و تیم‌ها (چه در خارج و چه ایران) با حفظ استقلال تشکیلاتی و سیاسی خود می‌توانند در درون گرایش سوسیالیست‌های انقلابی جای داشته باشند - به شرط مشخص کردن وجوه تمایز خود با سایر گرایش‌های رفرمیست و فرصت‌طلب؛ و از این طریق به هم‌آهنگ کردن هسته‌های سوسیالیستی - بر محور نشریات موجود این طیف - در راستای تشکیل نطفه‌های اولیه حزب پیش‌تاز گام بردارند. ما به سهم خود همراه با کلیه رفقای که در ایران و خارج در تماس هستیم چنین روندی را آغاز خواهیم کرد.

همچنین در اینجا، با خاتمه سال چهارم انتشار دفترهای کارگری سوسیالیستی، از کلیه رفقای که طی این مدت با حمایت‌های معنوی و مالی و همکاری‌های خود، تداوم انتشار دفترها را تضمین کرده‌اند، سپاسگزاری می‌کنیم. متأسفانه به علت کمبود جا، امکان انتشار مقالات زیر که طی ماه گذشته به دفترها رسیده‌اند، در این شماره وجود نداشت. ضمن تشکر از دوستان، کوشش خواهیم کرد که در شماره‌های بعدی از این مقالات استفاده کنیم:

*مباحثه‌ای در مورد مسایل چپ - هسته ستاره سرخ کارگران ایران (تهران)

*در شوروی سابق چه می‌گذرد؟ - هسته ستاره سرخ کارگران ایوان (تهران)

*نکاتی در باره وضعیت مراکش و الجزایر-فرشته (پاریس)

*نامه تسلیمه نسرین - رامین جوان (کلن)

*در باره مائوئیسم - داریوش (لندن)

*ایرلند پس از قرارداد صلح - منوچهر افشار (گلاسگو)

هیئت مسئولین دفترهای کارگری سوسیالیستی

تشکیل نخستین انجمن صنفی: گامی به پیش؟

در تیرماه سال جاری، بنا به گزارش مطبوعات فرمایشی رژیم، نخستین "انجمن صنفی" در ایران تشکیل شد. خبر این واقعه با جار و جنجال در روزنامه "کار و کارگر" از قول "کارگران" (یعنی کارگران وابسته به خانه کارگر و انجمن اسلامی) کارخانجات "پارس الکتریک" چنین منعکس شد: "... کارگران حل مشکلات خود را در گروه تشکیل این انجمن و اقدام عاجل مسئولین دانسته و حمایت‌های همه جانبه خود را از این انجمن بعمل می‌آورند..." ("کار و کارگر، ۲۰ تیر ۱۳۷۳). انتخابات هیئت مدیره آن در ۲۲ تیرماه در محل خانه کارگر تهران برگزار شد و خبر "اولین جلسه انجمن صنفی کارگران کارخانجات پارس الکتریک"، در ۳۰ تیر ۱۳۷۳ در "کار و کارگر" مجدداً درج گردید. نکته مهم در این گزارش این بود که، این انجمن "علیرغم میل مدیریت" - که حتی از "تشکیل شورای اسلامی کار ممانعت کرده" - صورت پذیرفت.

این خبر، در ضمن، مورد دلگرمی جریان‌هایی که مدتهاست توقع گشایش‌های دمکراتیک را از رژیم داشته‌اند، نیز شد. خبر این واقعه با آب و تاب فراوانی تحت عنوان "تشکیل انجمن صنفی کارگران پارس الکتریک گامی مهم در راه ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری در ایران!" در "نامه مردم" درج شد: "کارگران ایران با تشکیل اولین انجمن صنفی خود... به یکی از بزرگترین پیروزی‌های خود طی سال‌های اخیر دست پیدا کردند... این پیروزی چشمگیر و پر اهمیت کارگران... حاصل سال‌ها مبارزه پیگیر و خستگی‌ناپذیر کارگران علیه کارشکنی‌ها و سیاست‌های ضد کارگری مدیریت شرکت بود... " (نامه مردم، شماره ۴۳۶، ۲۲ شهریور ۱۳۷۳). البته بازماندگان حزب توده در چنین ارزیابی‌ای تنها نیستند.

نشریه "راه کارگر" نیز مدتهاست که از ضرورت "تشکل سراسری کارگری" (اتحادیه‌های کارگری)، در چارچوب چنین رژیمی سخن بمیان می‌آورد (راه کارگر، شماره ۱۰۷). تشکیل نخستین "انجمن صنفی" در کارخانجات پارس الکتریک و روش برخورد برخی از جریان‌ها نسبت به آن، لزوم بررسی چند نکته را طرح می‌کند.

اولین نکته اینست که، تشکیل "انجمن صنفی" در کارخانجات پارس الکتریک، بهیچوجه "یکی از بزرگترین پیروزی‌های" طبقه کارگر "طی سال‌های اخیر" نبود. این خبر صرفاً برای کسانی غیر متوقبه و "بزرگترین پیروزی" به حساب می‌آید که دستیابی به حقوق دموکراتیک زیر چکمه‌های پاسداران یک رژیم ارتجاعی را تاکنون در میان کارگران تبلیغ کرده‌اند و توهم به استحاله چنین رژیمی را داشته‌اند. واقعیت اینست که کارگران ایران از روز پس از انقلاب خواهان تشکل‌های مستقل و واقعی خود بوده و هنوز بهیچوجه به این خواسته نرسیده‌اند - و با حضور چنین رژیمی هرگز به چنین خواسته‌ای نخواهند رسید. تشکلی که پیشروی کارگری در ایران خواهان آنست، تشکلات مستقل از هر گونه نفوذ و دخالت بورژوازی در آنهاست. تجمع‌ها، شوراها، انجمن‌ها و غیره که با تأیید رژیم (خانه کارگر) و حتی در مخالفت با مدیران کارخانه‌ها ایجاد می‌شوند با تشکل‌هایی که کارگران خواهان آنها هستند متفاوت است. تنها شکل تشکل‌های مستقل کارگری در دوران اختناق آخوندی، کمیته‌های عمل مخفی بوده‌اند که هنوز نیز به کار خود ادامه می‌دهند. حتی اگر زمانی یک "سازمان سراسری کارگری" (سندیکا یا اتحادیه کارگری) توسط رژیم در ایران بوجود آید، این سندیکا یک تشکل زرد بیش نخواهد بود. مگر در زمان شاه سندیکاهای کارگری وجود نداشتند؟ مگر همه آنها تحت نفوذ ساواک نبودند؟ مگر کارگران پیشرو و مبارز در درون این تجمعات شناسائی و دستگیر نمی‌شدند؟ در این واقعیت تردیدی نیست که در صورت تشکیل چنین تشکل‌هایی توسط رژیم (با هر انگیزه: عقب نشینی و یا تهاجم بیشتر)، پیشروی کارگری بایستی در درون آنها نیز ضمن حفظ کمیته‌های مخفی خود و رعایت اکید مسائل امنیتی، شرکت کند. اما این دخالت به این مفهوم نیست که ماهیت چنین تشکل‌هایی به عنوان "تشکل مستقل کارگری" معرفی شوند.

دوم اینکه، خود رژیم به علت کنترل و جلب رضایت کارگران دست به ایجاد "شوراهای اسلامی کار" زد. گرچه این شوراها در کارخانه‌های ایران موفق به جلب برخی از کارگران شده و حتی در برخی از موارد با مدیریت نیز رو در رو شده، اما هرگز به نهادهای صوره اعتماد کارگران پیشرو تبدیل نشده‌اند. در مورد کارخانجات پارس الکتریک، مدیریت به عللی (بالا بردن تولید بدون مقاومت کارگران) با ایجاد شوراهای اسلامی توافق نکرده و سپس کارگران، البته با تأیید خانه کارگر، دست به ایجاد نهاد دیگری در سطح پائین‌تر از شوراهای اسلامی زده‌اند. آیا عقب نشینی از موضع "شورای اسلامی" و پذیرفتن نهاد دیگری که مورد توافق خانه کارگر و قابل هضم‌تر برای مدیریت است یک گام به پیش است؟ اگر تشکیل انجمن صنفی دست‌آورد بزرگی است، چرا مدیریتی که به شوراهای اسلامی تن نمی‌دهد با تشکیل انجمن توافق می‌کند؟ از همه اینها گذشته چرا "خانه کارگر" و روزنامه "کار و کارگر" که خود را نماینده کارگران معرفی می‌کنند از تشکیل شوراها کوتاه آمده و دست به تبلیغ انجمن صنفی زده‌اند؟ آیا این به این مفهوم نیست که می‌خواهند چنین انجمن‌هایی را خود آگاهانه جایگزین سایر نهادهای موجود کرده و اعتراضات نسبی کارگران علیه مدیریت را محدودتر کنند؟ در اینجا باید تأکید کرد که کارگران حتی از تشکیل چنین انجمن‌هایی استقبال کرده و در آنها برای پیشبرد مبارزات خود شرکت خواهند کرد. اما این به‌جوجه به مفهوم توهم داشتن به آنها نیست.

روزنامه کار و کارگر این واقعه را به عنوان یک خبر برجسته از نحوی مبارزه کارگران علیه مدیریت و حمایت نهادهای دولتی (خانه کارگر) از کارگران قلمداد کرده است. واضح است که خانه کارگر و کارگران وابسته به این نهاد، با این عمل می‌خواهند مبارزات کارگران را در شرایط سخت و بحرانی کنونی به سطحی پائین‌تر و کنترل یافته‌تر از پیش برسانند. و بدیهی است که از چنین اتفاقی نبایستی به این نتیجه رسید که "گام مهمی در راه ایجاد شکل‌های مستقل کارگری در ایران" برداشته شده است! تجربه ثابت کرده که حرکت‌های کارگری هیچگاه خود را اسیر و مقید شکل مشخصی از سازماندهی نمی‌کنند. کارگران هیچ چارچوب قانونی و غیر قانونی که مانع حرکت آنها گردد را به رسمیت نمی‌شناسند.

این تصور که تغییرات تشکیلاتی (و یا اساسنامه‌ای) می‌تواند باعث تغییری در طرح خواسته‌های کارگری و یا شیوه‌های بیان آنان گردد، کاملاً بی‌اساس است. کسانی که تصور می‌کنند رژیم کنونی توسط نهادهای صنفی تحت تأثیر قرار می‌گیرد سخت در اشتباه هستند. این رژیم حتی توانایی پرداخت به موقع دستمزدها را هم ندارد! چه رسد گردن نهادن به خواسته‌های صنفی کارگران. کارگران در وضعیت وخیم اقتصادی کنونی به امید فردا نیستند، بلکه به دنبال مسائل حاد روز خود هستند. مبارزات سیاسی روز کارگران به حد مبارزات صنفی - تحت چنین رژیمی - نخواهد رسید. گام اساسی در راه ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری در ایران، صرفاً با سرنگونی کامل رژیم حاکم برداشته خواهد شد و بس!

سوم اینکه، عوامفریبی‌های رژیم مبنی بر "حمایت" از کارگران را نیز در عین حال بایستی بررسی کرد. واضح است که رژیم در وضعیت بسیار وخیم اقتصادی و سیاسی بسر می‌برد. رژیم حاکم، مانند سایر رژیم‌های سرمایه‌داری بر این امر واقف است که نارضایتی در میان مردم، و بخصوص کارگران، برای ادامه حیاتش بسیار خطرناک است. رژیم اعتصاب‌های محلی و جزئی را شاید بتواند تا حدودی تحمل کند، اما گسترش اعتراضات و یا اعتصاب عمومی در ایران منجر به سرنگونی فوری چنین رژیمی خواهد شد. از اینرو در برخی از موارد فدا کردن چند مدیر کارخانه برای کسب محبوبیت در میان کارگران مسئله‌ای ایجاد نخواهد کرد. عوامفریبی‌های اخیر روزنامه "کار و کارگر" و "خانه کارگر" را در چنین محتوایی باید ارزیابی کرد. کارگران ایران برخلاف عوامفریبان رژیم و جریان‌هایی که سالهاست در انتظار اعطای حقوق دمکراتیک از سوی چنین رژیمی هستند، از ایجاد هر نهادی برای پیش برد مقاصد خود استفاده کرده و هیچ توهمی نیز به آنها ندارند. زیرا بخوبی می‌دانند که حتی خواسته‌های ابتدایی خود را بایستی از طریق سرنگونی کل نظام موجود و تشکیل یک حکومت کارگری بدست آورند.

آذر - مهدی رضوی

۲۲ اکتبر ۱۹۹۲

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری ایران!
بر قرار باد تشکل‌های مستقل کارگری!
گسترده باد کمیته‌های عمل مخفی کارگری!

اتحاد عمل نیروی‌های چپ کارگری یا "اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم"

"... روش معمولی اپورتونیست‌ها اینست که اثبات کنند: معتدل‌ترین شعارها عقلانی‌ترین آنهاست، زیرا که به اتحاد عظیم‌ترین تعداد عناصر اجتماعی کمک می‌رساند..."

"خیر رفقا! در محاسبات سیاسی، مسایل کمی غامض‌تر از صرف جمع‌آوری کلیه عناصر "اپوزیسیون" است. افزایش اپوزیسیون مردد و خائن به عناصر واقعاً انقلابی مبارز نه تنها جمع بزرگتری ایجاد نمی‌کند، که غالباً به کاهش آن جمع منجر می‌شود." (لنین، "بحران سیاسی، ورشکستگی تاکتیک‌های اپورتونیستی"، اوت ۱۹۰۶، کلیات جلد ۱۱، به انگلیسی، صفحات ۷-۱۵۶).

در شماره ۱ بولتن "اتحاد نیروهای چپ کارگری"، شهریور ۷۳، مقاله‌ای تحت عنوان "ضرورت حیاتی حرکت در مدار بزرگ" نوشته محمدرضا شالگونی، منتشر شد. این مقاله در واقع ادامه تصمیمات کنفرانس عمومی اخیر "راه کارگر"، است که در قطعنامه برای اتحاد هواداران سوسیالیسم با "اتفاق آراء" در آن کنفرانس به تصویب رسید. مواضع مندرج در این مقاله (و قطعنامه) نکاتی را طرح کرده که بر خورد به آنان برای پیش‌برد بحث حول مبانی اتحاد چپ کارگری ضروری است.

در نوشته مذکور، برای ایجاد "مرزبندی با طرفداران سرمایه‌داری و نزدیکی با هواداران سوسیالیسم"، به دو دلیل عام اشاره شده است: اول اینکه "تعرض عمومی هواداران سوسیالیسم علیه نظام سرمایه‌داری... شکسته شده است... (و

در نتیجه) دفاع از ضرورت مبارزه برای سوسیالیسم... اهمیتی ویژه پیدا میکند" (ص ۲۴). دوم اینکه "... این شکست محصول بیراهه‌روها و ناتوانی هواداران سوسیالیسم بوده است (و در نتیجه) فائق آمدن بر بیراهه‌روها و ناتوانها و رها کردن آن بیراهه‌ها از مقدم‌ترین واجبات ماست" (ص ۲۵). مضافاً بر اینها "جنبش چپ ایران" بطور اخص "... نه فقط برای دفاع از موجودیت و حق حیاتش... حتی بخاطر سازماندهی یک دفاع مؤثر از ابتدائیت‌ترین ملزومات دمکراسی، ناگزیر است به نیروی سیاسی دارای عضله... تبدیل شود. و این نمیشود مگر با حرکت در مدار بزرگ. بعبارت دینگر، اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم" (ص ۲۶-تأکیدها از ماست).

آنچه تز "اتحاد هواداران سوسیالیسم" و یا "حرکت در مدار بزرگ" روشن نمی‌کند اینست که چه نوع "اتحادی" از "چپ" مد نظر نظریه‌پردازان راه کارگر است؟ آیا غرض از این پیشنهاد آماده کردن زمینه‌ای برای ایجاد حزب پیشتاز انقلابی کارگری است؟ و یا تشکیل یک حزب "توده‌ای" کارگری؟ و یا "اتحاد عمل" درازمدت با مدافعان جنبش کارگری است؟

الف) چنانچه هدف راه کارگر (یا اکثریت آن سازمان) از چنین پیشنهادی ساختن یک حزب پیشتاز انقلابی باشد، بدیهی است که طرحی کاملاً فرصت‌طلبانه و مردود است. زیرا که حزب پیشتاز انقلابی را نمی‌توان بر اساس جمع‌گیری عده‌ای ناهمگون با نظریات سیاسی متفاوت و گاه متناقض بوجود آورد. اما، شالگونی تأکید می‌کند که: "بنیاد اتحاد باید روشن و محکم باشد... (و) در آغاز کار هم‌آیی کلی روی حداقل سه نکته ضرورت دارد: اولاً، مبارزه برای درهم شکستن دولت بورژوازی و برپایی دولت کارگری... ثانیاً، مبارزه برای متحد شدن و بمیدان آمدن طبقه کارگر... ثالثاً، مبارزه برای دمکراسی... (ص ۲۶). آیا به اعتقاد شالگونی افرادی که به ضرورت "مبارزه برای سوسیالیسم" رسیده و سه شرط فوق را بپذیرند می‌توانند با یکدیگر در یک حزب انقلابی کارگری برای سازماندهی طبقه کارگر در راستای انقلاب آتی گرد آیند؟ بدیهی است پاسخ از نقطه نظر ما منفی است زیرا:

اول، هنوز در میان نه تنها چپ ایران که چپ بین‌المللی بر سر مفهوم سوسیالیسم اختلاف‌های عمیق و جدی وجود دارد. سازمان‌هایی نظیر راه کارگر که تا چند سال پیش به "اردوگاه سوسیالیسم" وفادار بوده و هنوز نیز پس از فروپاشی

شوروی، یک ارزیابی جامع از مفهوم سوسیالیسم ارائه نداده‌اند، چگونه می‌توانند با گرایش‌هایی که از ۱۹۳۰ بعد به ماهیت ارتجاعی سیاست خارجی شوروی پی برده بودند، یک نظر واحد از مفهوم سوسیالیسم داشته باشند؟ اضافه بر آن، امروز صرف اعتقاد به "سوسیالیسم" کافی نیست. بسیاری از طرفداران سابق "سوسیالیسم" به آرمان‌های خود خیانت کرده و طرفدار سرمایه‌داری از آب در آمده‌اند. برای مثال، تا چند سال پیش آقای گرباچوف و یلتسین از طرفداران "سوسیالیسم" بودند و مشاهده می‌شود که کارشان امروز به کجا کشیده است. و یا در حال حاضر کلیه احزاب سوسیال دمکرات و "سوسیالیست" اروپایی نظیر "حزب کارگر" بریتانیا که خود را از طرفداران سوسیالیسم معرفی می‌کردند بطور آشکار در برنامه و عمل در خدمت سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند. و یا حتی اکثر رهبران اتحادیه‌های کارگری در جوامع غربی به چنین راهی گام نهاده‌اند. بنابراین بایستی در ابتدا روشن شود که منظور از "حواداران سوسیالیسم" چیست. به اعتقاد ما هواداران سوسیالیسم امروزه صرفاً کسانی هستند که خواهان سرنگونی تهرآمیز نظام‌های سرمایه‌داری و تشکیل حکومت‌های کارگری بر اساس یک اقتصاد با برنامه متکی بر خود-مدیریت کارگری‌اند (یعنی هواداران سوسیالیسم انقلابی) و نه رفرمیست‌های رنگارنگ و فرصت‌طلبان مخفی و علنی در درون جنبش کارگری (وارثین دروغین سوسیالیسم).

دوم، این "حواداران سوسیالیسم" بایستی نظر خود را نیز در مورد انقلاب آتی ایران روشن بیان کنند. گرایش‌هایی که هنوز سخن از "انقلاب دمکراتیک"، "جمهوری دمکراتیک خلق" و غیره بمیان می‌آورند، طبیعتاً با گرایش‌هایی که اعتقاد به انقلاب کارگری (سوسیالیستی) دارند، در روز پس از سرنگونی رژیم در دو جبهه مخالف یکدیگر قرار خواهند گرفت و نمی‌توان از این دو نیرو، طلب کرد که در درون یک حزب مشترک به فعالیت در جهت سرنگونی متشکل شوند. در نتیجه وحدت نیروهای چپ در درون یک حزب پیش‌تاز باید از ابتدا بر اساس توافق اصولی و روشن پیرامون ماهیت انقلاب آتی صورت گیرد-توافق بر سر "درهم شکستن دولت بورژوازی و برپایی دولت کارگری" به عنوان یک شعار نیز کافی نیست. زیرا که تاکنون در طیف چپ تفسیرهای متناقضی از همین شعار ارائه داده شده است. عده‌ای از همین شعار تشکیل "حکومت دمکراتیک خلق" را نتیجه می‌گیرند و برخی دیگر تأسیس "حکومت جمهوری شورایی کارگران و دهقانان فقیر" را استنتاج می‌کنند. این دو حکومت با یکدیگر در تناقض هستند، زیرا که اولی

بخشی از بورژوازی "مترقی" (و یا "خرده بورژوازی مترقی") را در برخواهد گرفت و نقش رهبری طبقه کارگر را عمده نمی‌کند و عملاً نمایندگان کارگران را در حکومت آتی اسیر بورژوازی می‌کند؛ و دومی یک حکومت کارگری مشخص با متحدان انقلابی طبقه کارگر را مد نظر دارد.

سوم، اتحاد تشکیلاتی حول "مبارزه برای متحد شدن و بمیدان آمدن طبقه کارگر... از طریق تمرکز روی سازماندهی مبارزات خود توده مزدبگیر" نیز ناروشن است. چنانچه "چپ" خواهان مبارزه برای "سازماندهی مبارزات خود توده مزدبگیر" است بایستی از هم اکنون تمایز خود را حداقل با پیشروی کارگری بطور جدی و قاطع از میان بردارد. بکارگیری واژه‌هایی نظیر "چپ و پایگان اجتماعی" آن (صص ۷-۲۶) نشان‌دهنده اینست که از دیدگاه راه کارگر، "چپ" (روشنفکران کمونیست) یک پدیده جدا از "پایگان اجتماعی" (طبقه کارگر و یا پیشروی آن) است. تجربه شکست انقلاب اخیر ایران، بار دیگر در تاریخ جنبش کارگری نشان داد که سازمان‌های سیاسی چپ کمونیستی جدا از طبقه کارگر و بلاخص پیشروی کارگری نمی‌توانند نقش تعیین کننده‌ای در انقلاب داشته باشند و دچار خطا و "بیراهه رویها" می‌شوند. از اینرو، پیشروی کارگری ایران، مدتهاست که دیگر اعتمادی به سازمان‌های سنتی موجود ندارد و در مقابل آن‌ها همواره اقدام به ایجاد تشکل‌های خود کرده است (و به حق). چنانچه قرار باشد در طیف چپ، اتحاد تشکیلاتی‌ای برای مداخله در جنبش کارگری صورت گیرد، در وهله نخست سازمان‌های موجود بایستی خود را منحل اعلام کرده و از گام نخست همراه با پیشروی کارگری نطفه‌های اولیه تشکیلات سیاسی را بنا نهند. این کار در وضعیت کنونی صرفاً از طریق ایجاد هسته‌های مداخل‌گر منسجم و مخفی، امکان‌پذیر است. گرایش‌هایی که هنوز تصور می‌کنند از طریق اتحاد با چند سازمان و گروه کمونیستی روشنفکری (از بالا) بدون درگیر کردن پیشروی کارگری قادر به ایجاد حزب کارگری هستند، در بهترین حالت در خواب عمیق طلایی بسر می‌برند.

چهارم، اتحاد تشکیلاتی حول "مبارزه برای دموکراسی و آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی" نیز بسیار کلی است. سوسیالیست‌های انقلابی البته خواهان آزادی‌های سیاسی بی‌قید و شرط بوده و هستند و برای دموکراسی مبارزه کرده و می‌کنند. اما در عین حال آنها خواهان دموکراسی اقتصادی نیز هستند. مبارزه برای دموکراسی سیاسی و اقتصادی نیز شامل مبارزه با کمپانی است که در مقابل

این دمکراسی ایستادگی می‌کنند. گرایش‌های بورژوا، سلطنت‌طلب، سوسیال دمکرات و خرده بورژوا که همه خواهان "دمکراسی سیاسی" و سرنگونی رژیم آخوندی نیز ممکن است باشند، همواره در مقابل ایجاد دمکراسی اقتصادی (سلب مالکیت خصوصی و ملی کردن صنایع و بانک‌ها، تحت کنترل شوراهای کارگری، و اشتراکی کردن زمین‌ها، تحت کنترل شوراهای دهقانی) مقاومت خواهند کرد. در نتیجه برای سوسیالیست‌های انقلابی برقراری دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا یک امر ضروری و لازم است. دیکتاتوری‌ای که خود تضمین کننده عالیترین شکل دمکراسی سیاسی و اقتصادی است. وحدت تشکیلاتی چپ کارگری بدون درک مشترک بر سر نکات فوق کاملاً غیر اصولی است.

ب) چنانچه مفهوم از "اتحاد هواداران سوسیالیسم"، ایجاد یک حزب "توده‌ای" (نظیر "حزب کارگران" برزیل) است، این نیز یک پیشنهاد غیر اصولی و غیر عملی است. شالگونی می‌گوید که راه حل عملی مسئله امروز جنبش چپ، بقول "مانیفست کمونیست" ایجاد "جنبش مستقل اکثریت عظیم، برای اکثریت عظیم" است و "جنبش عظیمی فقط از طریق نزدیکی جریان‌های رنگارنگ هوادار سوسیالیسم... می‌تواند بوجود بیاید." البته با حفظ اختلاف‌های موجود مابین این نیروها (ص ۲۵ تأکید از ماست). او ادامه می‌دهد که این اتحاد بایستی اول- "روشن و محکم باشد"، دوم- "اختلاف نظر"ها را برسمیت بشناسد، سوم- به زبان "ابهام‌زا" سخن نگوید، چهارم- درهایش "بروی همه افراد و جریان‌هایی که برای سوسیالیسم مبارزه میکنند" باز باشد از جمله کسانی که "ضرورتاً مارکسیست یا حتی ماتریالیست" نیستند و پنجم- در صحنه سیاسی "حضور مؤثر" داشته باشند. این نظریات چند نکته را طرح می‌کند:

اول، مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست هیچگاه چنین منظوری را که شالگونی بیان می‌کند نداشته‌اند- که گویا هدف کمونیست‌ها بایستی ایجاد "جنبش مستقل اکثریت عظیم، برای اکثریت عظیم" باشد. در مانیفست کمونیست در فصل "بورژواها و پرولتارها" در مورد این مطلب چنین اشاره می‌شود که: "تمام جنبش‌های تاریخی پیشین، یا جنبش‌های اقلیت‌ها بوده‌اند، و یا به نفع اقلیت‌ها. جنبش پرولتاریا، جنبش خودآگاه، مستقل اکثریت عظیم جامعه به نفع همان اکثریت عظیم است" (مانیفست کمونیست، مارکس و انگلس، منتخب آثار، انتشارات پروگرس، به انگلیسی، صفحه ۴۵). در اینجا، مانیفست کمونیست یک

فرمول عام به عنوان وظیفه کمونیستها طرح نمی‌کند، بلکه صرفاً جنبش پرولتاریا را در قیاس با جنبش‌های اقلیت‌های پیشین (دهقانی، بورژوازی و غیره) یک جنبش "خود آگاه، مستقل اکثریت جامعه به نفع همان اکثریت عظیم" معرفی می‌کند. اما وظیفه کمونیستها را در فصل بعدی ("پرولتاریا و کمونیست‌ها") این چنین بیان می‌کند: "... کمونیست‌ها از یکسو، بلحاظ عملی، پیشرفته‌ترین و عزم جزم کرده‌ترین بخش احزاب طبقه کارگر هر مملکت را تشکیل می‌دهند، بخشی که تمام بخش‌های دیگر را به جلو سوق می‌دهد؛ از سوی دیگر، بلحاظ نظری، موقعیت بهتری که آنان نسبت به توده عظیم پرولتاریا دارند اینست که پروشنی، مسیر حرکت، شرایط، و نتایج کلی نهائی جنبش پرولتاریا را درک می‌کنند" (همانجا، صفحه ۴۶). و سپس ادامه می‌دهد که: "هدف فوری و فوری کمونیست‌ها... متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا" است (همانجا). بنابراین از دیدگاه مانیفست کمونیست هدف اصلی کمونیست‌ها "متشکل کردن پرولتاریا" برای "سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا" است و نه ایجاد "جنبش مستقل اکثریت عظیم". این جنبش‌ها در طول تاریخ خود بوجود آمده و می‌آیند و آنچه مهم است تأثیرگذاری کمونیست‌ها در درون آنهاست و نه تشکیل آنان.

دوم، باید روشن شود که منظور از "جریانهای رنگارنگ هوادار سوسیالیسم" و یا "آنهايي که ميتوانند براي سوسياليسم مبارزه کنند (و) ضرورتاً مارکسیست یا حتی ماتریالیست" نیستند، که قرار است از متحدان چپ باشند، چه کسانی است؟ مارکس در همان مانیفست کمونیست از "سوسیالیسم ارتجاعی"، "سوسیالیسم فئودالی"، "سوسیالیسم خرده بورژوازی"، "سوسیالیسم محافظه کار" و "سوسیالیسم بورژوازی" سخن می‌آورد. منظور شالگونی از "جریانهای رنگارنگ هوادار سوسیالیسم" شامل کدام یک از اینها می‌شود؟ آیا واقعاً شالگونی توقع دارد که هر آنکس به خود "سوسیالیست" نام می‌نهد الزاماً خواهان براندازی بورژوازی و پیوستن به صفوف چپ انقلابی است؟ رنگین کمان بی رنگ و رو و زرد رنگ، به درد تدارک انقلاب آتی نخواهد خورد!

در ضمن، کارنامه احزاب "توده‌ای" نظیر حزب کارگران برزیل را قبل از الگوسازی بایستی مورد بررسی دقیق قرار داد. این قبیل حزب‌های بی درو پیکر

"توده‌ای" - اگر امکان ساخته شدن آن باشد و ارتجاع حاکم اجازه دهد (که در ایران چنین وضعی غیر محتمل است) - بیشتر به لانه مناسبی برای عناصر فرمیست، اپورتونیست و جاسوسان بورژوازی تبدیل می‌شود و نه لزوماً مرکز انقلابیون مبارز. نتیجه انتخابات برزیل و نقش حزب کارگران برزیل درس بسیار مهمی است برای کسانی که از چنین حزبی الگو ساخته‌اند. این حزب با وجود پایه و رهبری کارگری، شدیداً به برنامه فرمیستی آغشته شده و به آلت دست سیاستمداران بورژوا در برزیل تبدیل گردیده است. سیاست دنباله‌روی این حزب از سیاست‌های اقتصادی سیاستمداران بورژوا، منجر به سلب اعتماد کارگران و زحمتکشان فقیر برزیل از این حزب شده و به عدم موفقیت انتخاباتی آن منجر شد. سوم، پیش‌شرطها و معیارهای شالگونی برای اتحاد چپ مانند بحث و تبادل نظر بر سر "بیراهه‌رویه‌های و ناتوانیهای" گذشته، عدم استفاده از "زبان ابهام‌زا و رمزآلود"، تحمل "اختلاف نظر"ها و "حضور مؤثر در صحنه سیاسی" هیچ‌یک ربط مستقیمی به معیارهای اساسی وحدت چپ ندارند. انقلابیون چپ این کارهای صحیح را همیشه در هر موردی می‌بایستی انجام دهند و از بدیهیات است. صرفاً برای سازمان‌هایی که خود در گذشته باروش‌های بوروکراتیک مخالفان خود را اخراج و یا ارباب کرده‌اند، این نکات کشف و معیارهای تازه‌ای است. اما در پنج نکته مطروحه که به زعم شالگونی "ضرورت کلیدی دارد" (صص ۷-۲۶) غیر از بدیهیات فوق دو نکته (اول و چهارم) تا حدودی نظر او را از چنین اتحادی نشان می‌دهد. در نکته اول سخن از "اتحاد روشن و محکم" بمیان می‌آید (سرنگونی دولت بورژوائی و برپایی دولت کارگری، جهت‌گیری کارگری و مبارزه برای دمکراسی) و در نکته چهارم اشاره به جلب "آنهايي که ميتوانند براي سوسيالیسم مبارزه کنند (و) ضرورتاً مارکسیست یا حتی ماتریالیست" نیستند، می‌شود. به سخن دیگر وحدتی مد نظر است که کمونیستها، سوسیالیست‌های رنگارنگ (بخوانید فرمیست‌ها و فرصت‌طلبان) و مذهبیون را در بر می‌گیرد که "برای سوسیالیسم مبارزه کنند!" همه با هم برای سرنگونی و تشکیل حکومت کارگری و ایجاد دمکراسی سیاسی با اتکاء به نیروی طبقه کارگر! چنانچه نظر شالگونی چنین باشد، این اوج فرصت‌طلبی و ناروشتی را نشان می‌دهد. برخورد انتقادی به این پیشنهاد عام "تابوهای فرقه‌ای" نیست، بلکه واقع‌گرایی را نمایان می‌کند. ما از شالگونی سؤال می‌کنیم که چگونه این طیف رنگارنگ سوسیالیست و

گرایش‌های غیر مارکسیست و ماتریالیست می‌توانند همه با هم با کمونیست‌ها حول برنامه "روشن و محکم" (بخوانید "برنامه حداقل") وارد یک اتحاد برنامه‌ای دراز مدت برای سرنگونی رژیم و تشکیل حکومت کارگری شوند. مدافعان این تز باید بدانند که بسیاری از همین "جریانهای رنگارنگ هوادار سوسیالیسم" واهمه‌شان از طبقه کارگر بمراتب بیشتر از یک رژیم سرمایه‌داری است. واضح است که بایستی این قبیل گرایش‌های ناراضی جامعه (قشرهای ستم دیده، دهقانان، زحمتکشان مسلمان و غیر مسلمان و سوسیالیست‌های مارکسیست و افراد غیر مارکسیست و غیره) را علیه رژیم بسیج کرد. اما اینها را نمی‌توان دور یک برنامه بسیج کرد. این قشرها باید حول یک سلسله فعالیت‌های عمومی عملی متحد شوند. نام چنین اتحادی نیز "اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم" نیست که اتحاد عمل مخالفان رژیم است.

ج) اگر منظور از پیشنهاد شالگونی صرفاً یک اتحاد عمل چپ مدافعان جنبش کارگری-اما به شکل دائمی- است، این بحث می‌تواند واقعی و منطبق با وضعیت کنونی باشد. اما، دیگر چه نیازی به صفت‌های "بزرگ" و "اعظم" و "هواداران سوسیالیسم" و غیره است. واژه‌های پرطمطراق و توخالی کمکی به ایجاد چنین اتحاد عملی نخواهد کرد، بلکه صرفاً توهمات بی‌مورد ایجاد خواهد کرد. مسئله می‌تواند بسیار ساده‌تر و روشن‌تر طرح گردد. آنهم اینست که همانند دوره گذشته، نیروهای چپ مدافع طبقه کارگر بایستی برای فعالیت مشترک علیه رژیم گرد هم آمده و فعالیت‌های خود را سازمان دهند.

تغییر تناسب قوا به نفع امپریالیزم در سطح جهانی-پس از فروپاشی شوروی، این جهت‌گیری را پر اهمیت‌تر کرده است، اما تغییرات اخیر را نبایستی بزرگتر از آنچه بوده قلمداد کرد. در هر مقطع شکست جنبش کارگری، ضرورت وحدت کارگران و چپ انقلابی طرح گشته است (در دوره رشد فاشیزم ۱۹۳۰ در آلمان، ایتالیا، اسپانیا و غیره). در هر دوره نیز مدافعان سوسیالیزم انقلابی در دفاع از دست‌آوردهای خود مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری را در حد توان سازمان داده‌اند. اپوزیسیون چپ ایران نیز پس از شکست انقلاب اخیر چنین کرد- بسیاری از نیروهای چپ در چند کشور اروپایی اقدام به فعالیت‌های مشترک عملی و برگزاری سمینارهای مشترک کردند (۸۶-۱۹۸۲). اما، پس از دوره‌ای این چنین فعالیت‌ها به علل متعدد از جمله فرقه‌گرایی و فرقه‌پسندی برخی از نیروها و

پراکندگی افراد و رخوت و دلسردی کاهش یافتند.

اکنون، مجدداً بایستی چنین اتحاد عمل‌هایی را احیاء کرد. اتحادهایی که کلیه نیروهای اپوزیسیون، صرفنظر از تعلقات سیاسی و برنامه‌ای، بتوانند حول یک سلسله فعالیت‌های دفاعی از حقوق دموکراتیک مردم ایران بسیج شوند. اما برای انجام چنین کاری، با توجه به وضعیت فعلی چپ، در وهله نخست اتحاد بایستی صرفاً شامل چپ کارگری (آنان که خود را سوسیالیست انقلابی دانسته و خواهان دفاع از جنبش کارگری هستند) باشد و در مرحله بعدی شامل سایرین شود. در نتیجه برای آغاز، طبیعتاً معیارهایی برای ایجاد چنین اتحاد عملی بایستی وجود داشته باشد. در ابتدا، این اقدام، یک اتحاد چپ کارگری است و نه اتحاد عمل کلیه نیروهای اپوزیسیون. فعالیت‌های دفاعی این اتحاد نیز بایستی در ابتدا بطور اخص مربوط به طبقه کارگر و زحمتکشان و پناهندگان سیاسی باشد.

در عین حال ضمن اتحاد عمل بر محور یک سلسله فعالیت‌های عملی، این نیروها، باید قادر باشند که مسائل سیاسی خود را نیز به بحث گذاشته و در محیطی دموکراتیک به تبادل نظر (از طریق سمینارهای مشترک و از طریق بولتن مباحثات) دامن زنند. بحث پیرامون مسایل چپ (ماهیت انقلاب آتی، حزب، برنامه و غیره). بحث‌هایی که توسط آنان نیروهای هم‌نظر و هم‌فکر، متحدان تشکیلاتی خود را به تدریج یافته و مبادرت به آماده‌سازی خود برای دخالت در جنبش کارگری ایران کنند. چنین اتحادی تنها پاسخ عملی و واقعی به فراهم آوردن زمینه‌های مساعد برای گردهم‌آیی چپ کارگری است.

م. رازی

اکتبر ۹۲ (مهر ۷۳) - پاریس

* البته گرایش‌های فرته‌گرا کماکان موجود و در حال مخدوش کردن اتحاد عمل نیروهای چپ هستند. برای نمونه یکی از علل عدم شرکت "افلیت" در اتحاد چپ کارگری اینست که جریانانی مانند "دفترهای کارگری سوسیالیستی..." نه آنقدر شناخته شده‌اند، نه برایتیک مشخصی دارند و نه مواضع و برنامه رسماً اعلام شده^۱ (کار شماره ۲۷۰). چنین برخوردی بخصوص از سوی سازمانی که رفقای سیاسی خود را به علت اختلاف نظر به گلوله بسته و به قتل رسانده است، بسیار شگرف انگیز است. بهر حال قدمت و کمیت "برایتیک" طرفداران دفترها بسیار غنی‌تر از سازمان‌هایی نظیر "افلیت" بوده و "مواضع" و "برنامه" اش بسیار روشن‌تر و مشخص‌تر از آن سازمان اعلام شده است.

چگونگی اتحاد عمل نیروهای چپ کارگری

در ادامه سمینارهای مشترکی که توسط نیروهای سیاسی در لندن برگزار می‌شود، در تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۹۴ سمینار دیگری برگزار شد. در این سمینار یکی از طرفداران دفترهای کارگری سوسیالیستی، م. سهرابی بحثی تحت عنوان "چگونگی و مفهوم اتحاد عمل نیروهای چپ کارگری" ارائه داد که متن آن در زیر در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد.

در ابتدا باید متذکر شد که رئوس کلی این بحث قبلاً در جزوه‌ای تحت عنوان "پیرامون وحدت کمونیست‌ها" و پس از آن در مقالات متعددی در "دفترها" به بحث گذاشته شده است و امروز بر همان رئوس تأکید دوباره داریم.

در رابطه با اتحاد عمل نیروهای چپ کارگری در ابتدا و بر مبنای تجارب گذشته باید مشخص گردد که چه اتحاد عملی باید مورد نظر باشد. به عبارتی اتحاد عمل چپ کارگری چه نمی‌تواند باشد.

وحدت‌های جبهه‌ای

چرا وحدت‌های جبهه‌ای نمی‌تواند موضوع و هدف اتحاد عمل نیروهای

چپ کارگری باشد؟

اول اینکه، وحدت جبهه‌ای تعدادی جریان سیاسی با "برنامه"های ناهمگون و بعضاً متناقض (که جایگاه‌ها و عمل کرد متفاوت این نیروها را در عرصه مبارزه طبقاتی نشان می‌دهد) نمی‌تواند در خدمت دستیابی به یک راه‌حل عملی در

جهت پایان بخشیدن به تشتت و پراکندگی باشد. بلکه خود به عاملی در جهت تداوم این تشتت تبدیل خواهد شد. صرف اینکه عده‌ای خود را سوسیالیست می‌نامند و از انقلاب سخن می‌گویند، مسئله‌ای را حل نمی‌کند. بلکه آنچه که از اهمیت درجه اول برخوردار است همانا شفافیت بخشیدن به ادراکات خود از مفهوم سوسیالیسم و انقلاب است. معنی اینگونه وحدت‌ها با توجه به تجارب گذشته، یعنی در نهایت تن دادن به یک مخرج مشترک از برنامه‌های سیاسی جریانات مختلف و متناقض، و به عبارتی سازش با عقب‌افتاده‌ترین برنامه‌های سیاسی و سبک کار تشکیلاتی.

دوم اینکه، توافقات سیاسی از "بالا" که با هدف وحدت‌های جبهه‌ایی و بعضاً جدا از بدنه جریانات صورت گرفته و می‌گیرد تجربه‌ایست عینی. به ویژه در سال‌های اخیر شاهد تلاش‌های جریانات مختلف سیاسی در راستای وحدت سیاسی و تشکیلاتی با یکدیگر، بوده‌ایم. برای مثال تجربه وحدت "راه کارگر" و اکثریت (جناح کشتگر) را داریم، وحدت "اقلیت" و "اتحاد کارگران انقلابی" (گروه منشعب از راه کارگر) را داریم، وحدت "راه کارگر" و "راه فدائی" و "شورای عالی" را داریم.

تمام این نوع تلاش‌های وحدت‌گرایانه به بن‌بست کشیده شد. عمده‌ترین دلیل رسیدن به چنین بن‌بستی را می‌توان درک سطحی و عامیانه این جریانات از تجربه حداقل یک دهه گذشته، یعنی تحولات نظری و تغییر شرایط ذهنی و عینی حاکم بر نیروهای "چپ" و منجمله نیروهای خودشان به طور کلی، دانست. این جریانات همگی بدنبال زود ثروتمند شدن بودند. البته برخی از آنها هنوز هم حاضر به کندوکاو اساسی در واقعیات گذشته نزدیک خود نیستند و همواره بر این نوع اتحادهای صوری و یکی شدن‌های مصلحت‌گرایانه اصرار می‌ورزند. و حتی در مواردی برای ارضاء شخصی خودشان هم که شده طبق معمول جدا از کل شرایط مبارزه طبقاتی با هم "یکی" می‌شوند. این جریانات قبل از اینکه به فکر بازسازی چپ کارگری باشند و در جهت پایان بخشیدن به تشتت و پراکندگی آن قدم بردارند، در واقع به دنبال راه‌هایی هستند که بتوانند به بازسازی سنگرهای کاذب دپروز خود پرداخته و تلاش می‌کنند که با همان محتوا و سبک کار مردود و مرده گذشته خود، را به جنبش زنده طبقه کارگر تحمیل کنند. نمونه بارز اینگونه تلاش‌ها "اتحاد" اخیر دو جریان فدایی (شورای عالی و سازمان فدایی) است که

اکنون خود را به نام "سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران" عرضه می‌کنند.

پس در شرایط کنونی چه می‌توان کرد؟

آیا باید مبارزه را تعطیل کرد؟ آیا باید به روش‌های مردود گذشته رجعت کرد؟ آیا باید در جهت ارضاء شخصی خود به خرده‌کاری‌های متفاوت و کسل‌کننده پرداخت؟

بدیهی است که پاسخ به سؤالات فوق منفی است. باید راه حلی منطقی و زمینی برای این معضل پیدا کرد. اتحاد عمل نیروهای چپ!

به نظر ما در شرایط کنونی یعنی با توجه به وضعیت بحران کنونی که نمود خود را مشخصاً در پراکندگی و تشتت چپ انقلابی ایران نشان می‌دهد و اساساً خصلتی بین‌المللی دارد، نیروهای چپ کارگری می‌توانند و باید برای خاتمه بخشیدن به پراکندگی خود (با حفظ استقلال نظری و تشکیلاتی) به ایجاد ظرفی دست زنند که از طریق آن بتوانند آزادانه و به دور از هرگونه فرقه‌گرایی نظرگاه‌های خود را به بحث و تبادل نظر گذاشته و به بازسازی خود در عرصه نظری و تشکیلاتی بپردازند. در واقع انرژی ایجاد چنین ظرف و حرکتی مدتهاست که بازشناخته شده و در شرایط کنونی باید در صدد متمرکز کردن و بکارگیری نیروی حرکت دهنده آن برآمد.

بدیهی است که در آغاز نمی‌توان این اتحاد را بر مبنای یک برنامه سیاسی و یا یک اساسنامه مشخص بنا نهاد. باید واقعیات امروز خود را شناخت و از آنها به عنوان یک چوب بست در جهت بنای چنین اتحادی یاری گرفت. باید قبول کنیم که در خارج از اجتماعی قرار داریم که قصد متحول کردن آن را داریم. باید قبول کنیم که از موضوع اصلی کار خود یعنی طبقه کارگر ایران جدا شده‌ایم. باید قبول کنیم که ارتباط ما با کل این طبقه که هیچ، حتی با پیشروترین و آگاه‌ترین قشر آن یا صفر است و یا بسیار محدود. باید قبول کنیم که تصورات ما از مطالبات عینی کارگران در ایران صرفاً بر مبنای اطلاعاتی است که از روند مبارزات این طبقه در ایران داریم و به دلیل عدم حضور و مداخله مستقیم و روزمره در پراتیک عینی این مبارزات نمی‌توانیم آنطور که باید ارزیابی دقیقی از آن داشته باشیم. در نتیجه خطر درغلطیدن به ذهنی‌گرایی همواره ما را تهدید می‌کند.

بنابراین با قبول واقعیات فوق باید با به رسمیت شناختن اختلافات فی‌مابین بتوانیم قدم‌های اولیه را بر مبنای نقاط اشتراک در جهت تقلیل هر چه بیشتر پراکندگی چپ برداریم. یکی از روش‌های واقعی برای برداشتن قدم‌های اولیه، متحد شدن حول یک سری فعالیت‌های عملی متداوم و سراسری است. در سرلوحه این فعالیت‌های عملی، دفاع اخص از طبقه کارگر ایران و مبارزات آن قرار دارد (دو آکسیون اخیر، مشخصاً در رابطه با استرداد پناهندگان ایرانی توسط دولت ترکیه و دفاع از حقوق کارگران ایرانی در ژاپن، تا حدود زیادی از برد تبلیغاتی خوبی در راستای افشاگری از رژیم برخوردار بودند. این مسئله می‌تواند از ابعاد وسیعی برخوردار باشد. در این مورد حداقل دو دهه تجربه کار در خارج کشور را طی دو حکومت سلطنتی و اسلامی پشت سر داریم). اما این دفاع به تنهایی کافی نیست. باید با جهت‌گیری مشخص به طرف طبقه کارگر ایران زمینه دخالت فعال و سیاسی و در نهایت حضور در کنار این طبقه را در دستور کار خود قرار دهیم. در شرایط کنونی با توجه به پراکندگی نظری و ادراکات متفاوت از چگونگی سازماندهی این دخالت نمی‌توان به روش‌های تصنعی و مردود گذشته رجوع کرد. به عبارتی، بدون بازنگری به نظرگاه‌های سابق خود و شفافیت بخشیدن به آنها نمی‌توان از یک دخالت همه جانبه و سراسری در میان طبقه کارگر ایران سخن گفت. بنابراین قدم دیگر در جهت اتمام بخشیدن به پراکندگی کنونی همانا دامن زدن به مباحث نظری و تصریح دیدگاه‌های خود است. اشاره به تجربه اتحاد با حزب‌الله در مقطع قیام و روش‌های همه با هم، کافی است که ما را بر آن دارد تا متحدین طبقاتی خود را در این سوی انقلاب شناخته و مبارزه خود را در کنار آنان به پیش ببریم.

نیروهای چپ و مشخصاً نیروهایی که در "اتحاد چپ کارگری" جمع می‌شوند باید بتوانند از طریق برگزاری سمینارهای محلی و سراسری نظرگاه‌های خود را به بحث و تبادل نظر گذاشته و از طریق انتشار کتبی این مباحث بصورت بولتن‌های مباحث نظری زمینه را برای درگیری تمامی نیروهای سوسیالیست فراهم آوردند. بدیهی است که این سمینارهای بحث باید از هرگونه برخوردهای فرتّه‌گرایانه و اتهام‌زنی‌ها و برخوردهای غیر اصولی میرا باشد. بایستی فضایی دمکراتیک را جانشین جو تشنج و برجسب‌زنی کرد. در غیر اینصورت انرژی خود را به هدر برده و بیشتر به پراکندگی نیروها دامن خواهیم زد.

در شروع می‌توان حول مقولاتی از قبیل:

الف - مفهوم سوسیالیزم؛ ب - مفهوم حزب پیشتاز انقلابی (که در سمینار گذشته بحث آن را شروع کردیم)؛ ج - مفهوم برنامه انتقالی؛ د - ماهیت انقلاب آتی ایران؛ ه - مفهوم امپریالیزم و دیگر مقولات مربوط به جنبش کارگری به بحث و تبادل نظر پرداخت.

البته این اتحاد عمل نمی‌تواند در انحصار یک یا چند گروه مشخص قرار گیرد. باید مکانیزم‌هایی را اتخاذ کرد که حقوق دموکراتیک کلیه نیروهای جمع شده در آن رعایت شود. بدیهی است که پس از طی روندی، نیروهای درگیر شرایط نزدیکی به، و یا دوری از، یکدیگر را فراهم می‌آورند. آنچه که مسلم است خود ظرف اتحاد عمل نمی‌تواند و نباید به تشکیلاتی برای نیروهای هم‌منظر تبدیل گردد، بلوک‌های نظری گوناگون تا ابد نمی‌توانند در این ظرف دست نخورده باقی بمانند. نیروهایی که در این پروسه به توافقات نظری و یا تشکیلاتی می‌رسند، می‌توانند در خارج از این اتحاد عمل مبارزات و چگونگی دخالت خود در جنبش کارگری کمونیستی را سازمان دهند. در این اتحاد عمل صرفاً نطفه‌های اولیه اینگونه نزدیکی‌ها بسته خواهد شد.

در ابتدا طبیعی است که با ادراکات متفاوت و برخورد‌های گوناگون به این اتحاد عمل نگریسته شود. اغتشاشات فکری و هرج و مرج احتمالی تشکیلاتی افراد و نیروهای درگیر تأثیر خود را بر روند پیشبرد کارها خواهد گذاشت. همه مسائلی که در مرحله نخست این اتحاد مطرح می‌گردد، از حضور نیروهایی که تنها صرف حضورشان می‌تواند به معضلی برای آن تبدیل گردد، تا ادراکات متفاوت موجود از سوسیالیزم و نیروهای منتسب به آن، همه و همه می‌توانند موضوع کار و بحث و تبادل نظر باشند. آنچه باید مد نظر داشت اینست که نباید به این اتحاد عمل و حقیقتاً به هر اتحاد عمل دیگری در راستای تقلیل پراکندگی چپ و مبارزه علیه رژیم اسلامی، از زاویه نفی آن نگریست.

تجارب معافل کارگری

نگاهی به جنبش کارگری ایران

مصاحبه زیر توسط دفترها با رفیق حکیم، یکی از کارگران پیشرو، در آنکارا صورت گرفته است. در این بخش از مصاحبه رفیق حکیم، که اخیراً از ایران آمده است، در مورد وضعیت جنبش و مسائل کارگری در دهه گذشته، بخصوص از زاویه تجربه خود در یکی از صنایع عمده، سخن به میان می‌آورد. بخش‌های دیگر مصاحبه در شماره‌های بعدی دفترها درج خواهد شد. امیدواریم که این بخش از نشریه کمکی به انتقال تجارب کارگری به پیشروی کارگری کند. در اینجا مجدداً از سایر کارگران پیشرو (در ایران و یا خارج) دعوت می‌کنیم که تجارب کارگری خود را برای درج در این بخش برای ما ارسال کنند و این مطالب را بهر طریقی که خود صلاح می‌دانند مابین کارگران پیشرو بخش و تبلیغ کنند.

سؤال: ممکن است توضیحاتی در مورد وضعیت عمومی جنبش کارگری در دهه گذشته، نظیر برخورد رژیم با مبارزات کارگران و تشکلاتی که ایجاد کرده‌اند، بدهید.

پاسخ: تغییراتی که از سال ۶۰ به اینطرف رخ داده و همزمان با حضور من در کارخانه هم است به طور خلاصه اینست که، در نتیجه تهاجم رژیم به نیروهای سیاسی و پس از آن قلع و قمع مردم و فعالین سیاسی در سال ۶۰ و پس از آن، مبارزات آنها را رو به خاموشی برد و به عبارتی انقلاب به شکست کشانده شد. منتها این مسئله در میان طبقه کارگر اتفاق نیافتاد. و این به نظر من مسئله مهمی است. یعنی اینکه مبارزات کارگران همچنان ادامه پیدا کرد و این بخودی

خود این سؤال را بر می‌انگیزد که چطور در شرایطی که مبارزات سرکوب شده و نیروهای سیاسی و تعداد زیادی از رهبران آنها یا از بین رفته‌اند و یا به خارج کشور رانده شده‌اند و یا مبارزه را رها کرده‌اند، مبارزات کارگران همچنان ادامه پیدا کرد. و این مسئله خود به تنهایی بی‌ارتباط بودن این نیروهای سیاسی و "رهبران" با طبقه کارگر در آن شرایط را به وضوح نشان می‌دهد.

مبارزات طبقه کارگر طی سالهای پس از انقلاب - حداقل به آن نحوی که گمان می‌رفت سیر نزولی طی کند - هیچگاه تحت تأثیر شکست انقلاب و یا حتی جنگ ایران و عراق قرار نگرفت. حتی در دشوارترین شرایط هم این مبارزات به شکل جسته گریخته در مناطق مختلف تولیدی انجام می‌گرفت. دست‌آورد کارگران از مبارزات قهرمانانه‌شان در چند سال گذشته این اعتماد بنفس را به آنان داده بود که در مقابل بالاسری‌هایشان به مبارزه و یا دفاع بپردازند و به آسانی تسلیم نشوند، در عین حال که عوامل رژیم جدید غالباً هیچگونه هویت مبارزاتی نزد کارگران نداشتند و عناصر مخفی و آشکار رژیم هم کیفیتاً با ساواکی‌ها متفاوت بودند بطوری که هیچگاه نتوانستند شرایط خفقان‌آور جدید را به سطح قبل از انقلاب بکشانند. عامل مهم دیگری که مطرح بود توقعات بحق کارگران به واسطه نقش آنها در مبارزات است که پتانسیل‌های قوی این حرکت‌ها طی بیش از یک‌دهه اخیر است. البته چیزی که از اینها همه بیشتر مطرح است و کمتر طرح می‌شود، نتایجی است که از ابتدا بطور روزمره از حکومت بعد از انقلاب گرفته‌اند. حکومتی که همه امیدها و آرزوهای آنان را برای ساختن جامعه‌ای متفاوت از گذشته و بدور از زور، بهره‌کشی، حقارت و خفقان بر یاد داد. اینها از عمده عوامل مبارزات دهه گذشته می‌باشند.

اشاره کردید که پیش از یک‌دهه در صنایع ایران کار کرده و فعالیت سیاسی داشته‌اید. اگر ممکن است در مورد وضعیت شوراهای انجمن‌های اسلامی و نقش مدیریت و چگونگی مبارزات کارگران مشخصاً در کارخانه خودتان توضیحاتی بدهید.

می‌دانید که در جریان انقلاب عمده کارخانجات اصلی "ملی" اعلام شدند یعنی تحت کنترل دولت قرار گرفتند. این کارخانجات که از صاحبان آنها گرفته

شده بود هر کدام مقدار زیادی به بانکها مقروض بودند. مدیریت این کارخانه‌ها از طرف دولت تعیین می‌شد. وظیفه این مدیریت در عین حال که همکاری با رژیم بود در عین حال سازماندهی نیروهای تولیدی و پیشبرد امر تولید است. اما خود در موافقی در تضاد با انجمن‌های اسلامی قرار می‌گیرد. برای مثال انجمن اسلامی حاضر است روز تولد پیغمبر به هر نحوی جشن گرفته شود و برایش مهم نیست اگر حتی تولید متوقف شود. اما مدیریت می‌گوید "جشن بگیریم در ضمن تولید هم بکنیم". مشابه این اختلاف نظرها بسیار دیده می‌شود.

البته در کنار مدیریت و انجمن‌های اسلامی، "شوراهای اسلامی" هم داریم که از بدو امر در کارخانه‌ها حضور نداشتند و در کارخانه ما هم پس از مدتی تشکیل شد. پیش از آن، مبارزات کارگران و خواسته‌های آنها، به صورت فردی و یا گروهی، بیشتر از طریق رودرویی با انجمن اسلامی و مدیریت صورت می‌گرفت. از زمانی که شوراهای اسلامی تشکیل شد کارگران این خواسته‌ها را به شوراها می‌بردند. پیش از این آنها به هر نهادی و یا فردی که در گرفتن حقوقشان مؤثر واقع گردد رجوع می‌کردند، بدون اینکه به این نهادها و یا افراد توهمی داشته باشند. در مواردی دیده می‌شد که در شرایطی که مثلاً انجمن اسلامی توجهی به خواسته‌های کارگران نمی‌کرد آنها به سرپرست‌ها و یا مهندسین رجوع می‌کردند. کارگران دقیقاً به محدودیت‌های شورای اسلامی واقفند و انتظار ندارند که به همه خواسته‌های آنها پاسخ بدهد. آنها می‌دانند که شورای اسلامی در نهایت پای میز مذاکره با مدیریت از موضع کارگران پائین‌تر می‌آید و بنابراین انتظار یک حرکت جدی از طرف شورا را ندارند. در نتیجه وقتی هم که در انتخابات شورا شرکت می‌کنند با بی‌علاقه‌گی خاصی این کار را می‌کنند. در خیلی موارد جلسات انتخاباتی به حد نصاب هم نمی‌رسد. اما وقتی هیئت مدیره شورای اسلامی انتخاب می‌شود، کارگران مدام از آنها بازخواست می‌کنند و مرتب می‌خواهند که خواسته‌های آنها را مطرح کنند و روی آنها فشار می‌گذارند. اما تجربه مکرراً به کارگران آموخته است که از این طریق به خواسته‌هایشان نرسیده‌اند. مشخصاً در کارخانه ما، علی‌رغم اینکه شورا داشتیم و فعالیت آن هم کم نبود، تا کار به سر حد اعتصاب نمی‌رسید هیچ کاری انجام نمی‌گرفت، و همیشه تنها کاری که علاج درد بود اعتصاب بود.

رژیم برای اینکه بتواند مبارزات را در کارخانه‌های مختلف مهار کند

اصلی‌ترین حربه‌ای که داشت این بود که "انجمن‌های اسلامی" را علم کند. این انجمن‌ها غالباً از طرف "خانه کارگر" سازماندهی می‌شوند و در طول این سالها فعالیت‌های خیلی گسترده‌ای داشتند. به نیروهای خود آموزش اداری می‌دهند که بتوانند اداره کارخانه را به عهده بگیرند؛ کلاسهای نظامی می‌گذارند که بتوانند امور نظامی خود را سازمان دهند؛ کلاسهای تبلیغاتی می‌گذارند که بتوانند سطح کار سیاسی‌شان را بالا ببرند و می‌توان گفت که تا حدود زیادی هم در پیشبرد این کارها موفق بوده‌اند. البته نه از این نظر که بتوانند کارخانه را کنترل کنند بلکه، از این نظر که خوب پیش‌بینی کرده بودند که چکار بکنند. تمام کار جاسوسی در کارخانه را سازمان دادند و به عهده گرفتند؛ فعالیت‌های سیاسی خیلی گسترده‌ای را در کارخانه انجام می‌دادند؛ بیشتر افراد را شناسائی کرده و به هر کسی برخورد مقتضی می‌کردند و از این طریق سعی می‌کردند کارگران را به خود جلب کنند و تمام امور را تحت کنترل خود داشته باشند. آنها حتی روی مدیریت و چگونگی انتخاب آن تأثیر می‌گذاشتند. اما این تلاش‌ها در جهت کنترل کارگران و کارخانه هرگز نتیجه قطعی‌ای برای آنها به بار نیاورد. آنها هرگز نتوانستند بفهمند که برای یک کارگر نتیجه تولیدش از همه چیز مهمتر است. یعنی اینکه طبقه کارگر همیشه به این فکر می‌کند که چرا از تولیدی که می‌کند نتیجه مطلوب نصیب آن نمی‌شود. کارگران می‌گویند: "هر چقدر ما بیشتر تولید کنیم دستمزد ما تغییری نمی‌کند و همه هم در مورد این تولید ما صاحب‌نظر هستند غیر از خود ما". و این مسئله‌ای است که کارگران قبول نمی‌کنند.

با در نظر گرفتن این مسئله که تعدادی از افراد انجمن اسلامی هم در این شوراها حضور دارند، مشاهده شده است که در مواردی شوراها با مدیریت در تقابل قرار گرفته‌اند. آیا کارگران شوراهای اسلامی را در مقابل مدیریت می‌بینند یا خیر؟ در اینجا در مورد پاداش‌ها، مثل بن‌های کارگری هم توضیحی بدهید.

باید بین دو مسئله تفاوت گذاشت. شوراها برای پیشبرد امور، خواه ناخواه با مدیریت رو در رو می‌شوند و علی‌رغم اینکه مدیریت تنها یک مدیر است و نه سهام‌دار کارخانه، با این وجود با شورا برخورد می‌کند و دلیلش هم اینست که کارخانجات عمداً از لحاظ اقتصادی فلج و می‌توان گفت بسیاری از آنها ورشکسته

هستند و از دادن هرگونه امتیاز و حق و حقوق بیشتری عاجزند، در نتیجه کارگران باید حقوق خود را به زور بگیرند مدیریت هم نه میل دارد و نه توانایی آن را. بنابراین مسلم است که در اینجا اختلاف بین شورا و مدیریت پیش می‌آید. کارگران هم می‌دانند که وقتی مدیریت می‌گوید "نمی‌توانم به خواسته‌های شما جواب بدهم" تا حدود زیادی راست می‌گوید. اما آنها به مدیریت می‌گویند: "اگر نمی‌توانی اداره کنی کارخانه را رها کن و برو بیرون". به عبارتی حرف آنها به رژیم هم همین است. برای مثال در مورد افزایش دستمزدهای سالیانه، کارگران پیش از اینکه علاقه‌ای داشته باشند که امسال چقدر به حقوقشان اضافه می‌شود بیشتر به نرخ تورم فکر می‌کنند. آنها به دولت می‌گویند: "تورم را کنترل بکن؛ جلوی دزدی‌ها را بگیر، اگر خواستی حقوق ما را هم اضافه نکن. علت اینکه مجبوری حقوق ما را ببری بالا بی‌کفایتی خودت است. برای مثال حقوق ما را ۳۰ درصد اضافه می‌کنی، اما از روز بعدش هر چه می‌خواهیم بخیریم قیمتش دو یا سه برابر شده و این هر سال در حال تکرار شدن است و ما هم هر سال بیچاره‌تر از سال قبل می‌شویم".

همانطور که در بالا هم اشاره کردم، در کارخانه هم همینطور، وقتی مدیریت می‌گوید "نداریم"، درست می‌گوید، اما کارگران می‌گویند: "علت آن بی‌کفایتی و دزدی‌هایی است که مرتب صورت می‌گیرد، اینست که تعداد زیادی بسیجی توی کارخانه داری که اینها را به مناسبت هر مسئله‌ای باید ببری بیرون. اینهمه خرج تبلیغات برای چیست؟ نمی‌توانی کارخانه را برنامه‌ریزی بکنی، مرتب سرپرست و مهندس اضافه می‌کنی که کار و کارگران را کنترل کنند. بدون هدف ماشین‌آلات را تغییر می‌دهی و غیره، اینها همه خرج دارند و آخر هم نتیجه هیچ". این خلاصه حرف کارگران به مدیریت در این مورد است. در اینجا لازم می‌دانم در مورد بن کارگری و پاداشت‌ها هم توضیحاتی بدهم.

بن‌های کارگری از سال ۶۶ به جای اضافه حقوق و به صورت اجناس مایحتاج کارگران داده می‌شدند. هزینه آن هم غالباً از طریق ارز دولتی و قیمت‌های دولتی اجناس داخلی تأمین می‌شد. پس از مدتی از تأمین این هزینه از طریق ارز دولتی عاجز شدند و مجبور بودند از طریق خرید ارز هم قیمت ارز شناور تأمین کنند، در نتیجه هیچ صرفه‌جویی در این راستا صورت نمی‌گرفت. از این گذشته بی‌خاصیت‌ترین و بنجل‌ترین اجناس را هم می‌آوردند در کارخانه توزیع

می‌کردند. در نتیجه چیزی نبود که کارگران از آن خوشنود باشند. مسئله پاداش‌ها هم چیزی بود که سنتاً وجود داشته و کارگران عکس‌العمل خاصی در مقابل آن ندارند. مضافاً اینکه این پاداشت معادل یکماه حقوق یک کارگر است. حالا در نظر بگیرید کارگری که پنج سال است در یک کارخانه کار می‌کند و باید ۲۰ تا ۲۵ سال دیگر هم ادامه بدهد، توی یک خانه گلی در ۳۰ کیلومتری اطراف تهران زندگی می‌کند، نه آب دارد و نه برق، هیچ امیدواری هم ندارد که روزی صاحب مسکن بهتری شود و بچه‌هایش به مدرسه بروند و خلاصه از حداقل معیشت مناسبی برخوردار بشود، یک ماه حقوق اضافی در سال هیچ مشکلی از مشکلات بسیار او را حل نمی‌کند. نوع دیگر پاداش بصورت هفتگی است، که آنهم به واسطه توقعات بی‌حد و حساب مدیریت و تبعیضات ناروایی که به نفع دوستانشان تمام می‌شد یا اینکه تلاشی که بمنظور اختلاف بیشتر، رقابت بیشتر و در نتیجه فشار بیشتر بر روی کارگران اعمال می‌کنند خود از عوامل نارضایتی است. این حربه‌ها اگرچه بر روی افزایش تولید مؤثر بوده (آنهم تا حدودی) ولی در راضی نگه داشتن کارگران هیچ‌گونه موفقیتی نداشته و بر عکس.

پس این کارگران مخارج زندگی خود را چگونه تأمین می‌کنند؟

وقتی کارخانه تعطیل می‌شود تعداد زیادی از کارگران بساط خود را جلوی کارخانه پهن می‌کنند و به دست‌فروشی می‌پردازند. تعدادی از آنها می‌روند از زاهدان یا بنادر جنوبی کشور چند تا زیرپیراهنی یا از این قبیل اجناس می‌آورند که بفروشند و سودی عایدشان بشود. بعضی‌ها از روستاهای خود کشمش و گردو و روغن می‌آورند. بعضی از آنها جنس‌های بن‌های کارگری خود را مرتب در کارخانه خرید و فروش می‌کنند. برخی هم مسافرکشی می‌کنند. آنهايي هم که این کارها را نمی‌کنند از طریق اضافه‌کاری امرار معاش می‌کنند. اضافه‌کاری بسیار رواج دارد، بطوری که مبلغ پرداختی بابت اضافه‌کاری از مبلغ حقوق‌های مکفی زیادتر است. بسیاری از کارگران دو شیفت کار می‌کنند و یا پنجشنبه و جمعه که کارخانه تعطیل است هم کار می‌کنند.

شماره کردید که بسیاری از کارخانه‌ها در مقطع انقلاب "ملی" اعلام شدند.

اکنون با خصوصی کردن آنها مواجه هستیم. واکنش کارگران در این مورد به چه صورتی است؟

کارگران از دیدگاه خودشان قضا یا را می‌نگرند. آنها اینگونه فکر می‌کنند که اولاً رودررویی با کارفرمای سرمایه‌دار آسانتر از کارفرمای دولتی است. ثانیاً ورود صاحبان جدید یا قدیمی به معنای خروج از شرایط ناامیدکننده کنونی و آغاز شرایطی که همراه با سودآوری کارخانه و بهبود وضع حقوقی آنها خواهد بود. ثالثاً انتظار واگذاری بخشی از سهام کارخانجات به کارگران می‌باشد. چون همانطور که اطلاع دارید سیاست واگذاری صنایع به بخش خصوصی همزمان با بازگشایی بازار بورس اسناد و اوراق بهادار بود و هیاهوی خوشحالی کسانی که همان ابتدا سهام کارخانجات را می‌خریدند (برای رونق گرفتن بازار بورس در ابتدا سهام کارخانجات سودده را به فروش گذاشتند). اگرچه در ابتدا کارگران از اخبار خصوصی کردن کارخانه احساس خوشحالی و امیدواری می‌کردند ولی رفته رفته هرچه که به تحقق خصوصی کردن نزدیکتر می‌شدند واقعتهای تازه‌ای نمایان می‌شد که از یکطرف به معنی از دست دادن دستاوردهای سالها مبارزه‌شان و از طرف دیگر یادآور خاطرات تلخ گذشته است. خاطرات کار طاقت‌فرسا، توهین، تحقیر، زور و خلاصه حداکثر بهره‌کشی به هر وسیله.

روی هم رفته دولت این تلاش را دارد که به هر حال مشکل اداره صنایع ورشکسته را از سر خود کم کند و به بخش خصوصی واگذار کند و شرایط را برای این کار آسانتر و آسانتر کند و تقریباً می‌توان گفت که پس از گذشت چند سال هنوز در ابتدای راه است. سرمایه‌داران به دلایل اقتصادی و سیاسی بسیاری علاقه‌ای به این کار ندارند.

(ادامه دارد)

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری ایران!
زنده باد حزب پیشتاز انقلابی!
برقرار باد تشکل‌های مستقل کارگری!

مسائل بین‌المللی

صندوق بین‌المللی پول - بانک جهانی، دو ابزار سلطه امپریالیستی
(به مناسبت پنجاهمین سالگرد تأسیس این ارگانها)

شناخت امپریالیسم و تبیین مراحل تکامل سرمایه‌داری بدون شناخت مکانیسم ابزار اقتصادی، مالی و سیاسی آن امکانپذیر نمی‌باشد. سرمایه‌داری طی تکامل همه جانبه و غول‌آسای خویش به درجات عظیمی از توسعه و تمرکز ابزار استثمار در مقیاس جهانی رسیده است. این ابزار عظیم به صورت اهرم‌های بزرگ تحت عناوین مختلف سیاسی، اقتصادی، مالی، نظامی، پلیسی، فرهنگی، خبری و حتی مذهبی، ورزشی، مطبوعاتی و... عمل می‌کنند و به انحاء گوناگون همه جوانب زندگی انسان‌های دوران ما را تحت کنترل خود دارند.

چنین تمرکزی از قدرت اقتصادی و سیاسی در ارگان‌های دولتی از یک سو دولت بورژوازی را بیش از پیش از جامعه جدا کرده و از سوی دیگر به همین دلیل - "دمکراسی" بورژوازی را حتی در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری از ظواهر دمکراتیک تهی نموده و آنرا آشکارا تبدیل به دیکتاتوری پلیسی - نظامی اقلیتی ناچیز متشکل از سرمایه‌داران بزرگ، تکنوکراتها و بوروکراتها کرده است.

علل و انگیزه‌های این وضعیت را باید در مکانیسم حاکم بر جامعه سرمایه‌داری "مدرن"، یعنی مکانیسم سودبری هر چه بیشتر و استثمار هر چه شدیدتر امکانات انسانی و مادی و در یک کلام در شیوه تولید سرمایه‌داری جستجو کرد.

در نوشته حاضر، که همزمان است با "جشن"های مربوط به پنجاهمین سالگرد تأسیس "صندوق بین‌المللی پول" (FMI) (۱) و "بانک جهانی" (BM) (۲)، کوشش می‌کنیم این دو ابزار از مهمترین ابزار استثمار، چپاول و توسعه و حفظ منافع امپریالیسم در دوران فعلی را مورد بررسی قرار دهیم تا گوشه‌ای از ماهیت و عملکرد نظام سرمایه‌داری در شرایط کنونی روشن شود. در این دو ارگان امپریالیستی ما همه خصیلت‌های شیوه تولید سرمایه‌داری، خصوصاً در دوران سرمایه‌داری متأخر را متبلور می‌بینیم.

صندوق بین‌المللی پول - بانک جهانی و کشورهای پیرامونی

نظام پولی سرمایه‌داری جهانی بدنبال مذاکراتی که میان کشورهای سرمایه‌داری در "برتون وودز" (Brettonwoods)، ایالات متحده آمریکا، در سال ۱۹۴۴ انجام گرفت و منجر به ایجاد "صندوق بین‌المللی پول" تحت کنترل "کلوب دهگانه" متشکل از ایالات متحده آمریکا، آلمان، انگلیس، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، هلند، کانادا، بلژیک و سوئیس گردید، بوجود آمد.

بانک جهانی (IM) نیز که ظاهراً وظیفه دارد صدور "سرمایه مولد" به کشورهای عضو را تسهیل نماید، از رشد اقتصادی کشورهای "در حال رشد" حمایت کند و سرمایه‌گذاری خصوصی در این کشورها را تشویق کند، در رابطه تنگاتنگ با "صندوق بین‌المللی پول" است. این بانک در سال ۱۹۴۵ فعالیت خود را آغاز نمود و اغلب کشورهای قدرتمند صنعتی و کشورهای پیرامونی در آن عضویت دارند.

این سازمانهای "اقتصادی" و "مالی" که گویا برای کمک به رشد اقتصادی، صنعتی، و اجتماعی کشورها، بویژه کشورهای "در حال رشد" (عقب نگه‌داشته شده) ایجاد شده‌اند، در واقع یک ماشین استثمار و مرگ‌اند که ادامه‌دهنده سیاستهای استعماری و نو استعماری در لفافه "کمک‌های اقتصادی و فنی" به کشورهای نامبرده می‌باشند. آنها افزار امپریالیسم جهت حاکمیت مستقیم بر کشورهای پیرامونی‌اند، زیرا اساس نظام اقتصادی و سیستم اداری این کشورها را سازماندهی می‌کنند.

نظری اجمالی به روابط اقتصادی و مالی FMI و IM با کشورهای باصطلاح در حال رشد بخوبی نشان می‌دهد که این روابط به دلیل ماهیت استثمارگرانه و چپاولگرانه خود نه تنها کمترین کمکی به رشد و توسعه اقتصادی، تکنیکی و بهبود شرایط اجتماعی این کشورها نکرده‌اند بلکه درست بر عکس به برکت این روابط، کشورهای نامبرده روز به روز فقیرتر و عقب مانده‌تر شده‌اند.

از طرف دیگر، در مرحله کنونی رشد سرمایه‌داری، "صندوق بین‌المللی پول" و "بانک جهانی" علاوه بر اینکه آهنگ جریان پول به کشورهای پیرامونی را تمرکز می‌بخشند، به طور روزافزون تبدیل به "پلیس

مالی" در مقیاس جهانی شده‌اند. دخالت‌های سیاسی فزاینده ایندو، به نسبت‌های مختلف در کشورهای پیرامونی تأیید است بر این واقعیت. بدهی‌های بیش از ۲۰۰۰ میلیارد دلاری کشورهای پیرامونی گرچه برای اقتصاد جهانی یک مشکل واقعی است که هر روز بیش از روز پیش راه حل آن ناممکن‌تر می‌شود، ولی برای مردم این کشورها مسئله مرگ تدریجی است. از آغاز سال‌های ۷۰ در نتیجه عدم توان کشورهای مقروض در باز پرداخت قروض خود، می‌بایستی بر انبوه بدهی‌ها افزوده می‌شد تا دست کم امکانی برای پرداخت ربح آنها فراهم می‌گردید.

به این ترتیب ۷۵ درصد وام‌های جدید صرف پرداخت وام‌های قدیم شده است. بین سالهای ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۹ انتقال سرمایه خالص از کشورهای مقروض به کشورهای امپریالیستی غرب، رقمی بیش از ۷۸ میلیارد دلار است و این بخودی خود به عریان‌ترین وجهی بازگشت وام‌های داده شده به کشورهای "فقیر- بدون اینکه این وام‌ها کمترین تأثیری در بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی این کشورها بگذارند- را به کشورهای" ثروتمند نشان می‌دهد.

در همین مقطع زمانی، توده‌های محروم این کشورها در نتیجه بی‌غذائی، بی‌دوائی و فقدان وسائل اولیه زیست، میلیون، میلیون بکام مرگ فرستاده شده‌اند. تصاویر دلخراش و رقت‌انگیزی که خبرگزاری‌ها و تلویزیون‌های دنیای سرمایه‌داری از اتیوپی، سومالی، کنیا، سودان و اخیراً رواندا به گوشه و کنار دنیا ارسال کرده‌اند تکان دهنده و حاکی از اینستکه اغلب مردم این کشورها در اثر گرسنگی و امراض ناشی از آن، بی‌دوائی و غیره، بطور کامل در حال نابودی‌اند. و این تازه جلوه رسمی و رتوش شده فاجعه‌ایست که در ابعاد جهانی، در میان کشورهای مورد "حمایت" صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در جریان است.

سیاست و عملکرد FMI و BM، در پرتو واقعیت‌های موجود، سیاست و عملکردی است که تنها و تنها در خدمت تأمین منافع و سیاست‌های چپاولگرانه کشورهای امپریالیستی قرار دارد و روز به روز بر وابستگی و انقیاد کشورهای پیرامونی بسود کشورهای امپریالیستی می‌افزاید. نتیجه چنین وضعیتی وخیم‌تر شدن شرایط زندگی و توسعه بیکاری و فقر در

این مناطق است. شاید بتوان بوسیله نمونه زیر این مکانیسم را توضیح داد.

متخصصان ۲۳ کشور جهان که اوائل سپتامبر ۱۹۸۹ در شهر کارتاگنا در کشور کلمبیا برای تحلیل شرایط اقتصادی و اجتماعی کشورهای "در حال رشد" (عقب نگهداشته شده) گرد هم آمده بودند، تخمین زده‌اند که از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵ یعنی صرفاً طی ۵ سال، در آمریکای لاتین تعداد فقراء ۲۵ درصد افزایش یافته است. دلیل این وضعیت، از نظر اقتصادی (آنها در این زمینه تنها عامل اقتصادی را مد نظر قرار داده‌اند و اشاره‌ای به دیگر عوامل سیاسی و اجتماعی، بویژه تحمیل رژیم‌های مزدور و دست‌نشانده آمریکا به این کشورها نکرده‌اند. این رژیمها علاوه بر اعمال دیکتاتوری لجام گسیخته و سرکوب شدید هر حرکت آزادی‌خواهانه، بخش اعظم وامها را یا صرف حفظ و توسعه دستگاه عظیم پلیسی- نظامی خود می‌کنند و یا مستقیماً به حساب بانکی خود در سوئیس و سایر کشورهای اروپائی واریز می‌نمایند) ۴۱۰ میلیارد دلار اضافه پرداختی است که بابت ربح وامها، مسترد شده است. این به معنای تنزل درآمد سرانه ملی به مقیاس ۱۴ درصد طی سال‌های ۸۶-۱۹۸۰ و در نتیجه سقوط دست‌مزدها و رشد بیکاری و سرانجام سقوط سرسام‌آور هزینه‌های عمومی می‌باشد. طبق آمار رسمی، در این مناطق بیش از ۶۰ میلیون انسان در فقر مطلق بسر می‌برند.

این نهادهای فراملیتی که مضمون سیاست و عملکرد آنها را منافع آمریکا و دیگر کشورهای بزرگ صنعتی تعیین می‌کند، نقش اساسی در عقب ماندگی و چپاول نیروی انسانی و منابع طبیعی کشورهای "عقب مانده" ایفا می‌کنند. امروز دیگر این یک واقعیت انکارناپذیر است که بیش از ۶۰ درصد وامهایی که کشورهای "در حال رشد" باید بازپرداخت کنند اساساً در رابطه با رشد اقتصادی این کشورها مورد استفاده قرار نگرفته بلکه منبع سرشاری برای کشورهای صنعتی پیش رفته است.

مضافاً، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی سیاستی را تحت عنوان "صرفه‌جوئی و سالم‌سازی اقتصادی" در مورد کشورهای مقروض به اجرا گذاشته‌اند که طبق آن کشورهای نامبرده برای تأدیه قروض سنگین خود ناگزیر باید از یک طرف مصرف داخلی را تقلیل دهند و از طرف دیگر

صدور مواد خام و محصولات کشاورزی به کشورهای امپریالیستی را افزایش بخشند. به راحتی می‌توان عواقب وخیم چنین برنامه‌هایی را به ویژه برای توده‌های زحمتکش و گسائیکه به طور مستقیم در بازار امپریالیستی نقشی ندارند، پیش‌بینی نمود.

تداوم سیاست و برنامه‌های چپ‌اولگرانه FMI و BM نسبت به توده‌ها و زحمتکشان مناطق زیرسلطه امپریالیسم، تحت عنوان "برنامه‌های کمک برای توسعه اقتصادی" خود را در این واقعیت بیان می‌کند که علی‌رغم اینکه کشورهای مقروض مناطق پیرامونی تاکنون چندین برابر وام‌های دریافتی را بصورت بهره بازپرداخت کرده‌اند، کماکان و برای سالیان دراز و شاید برای همیشه (تا زمانیکه رژیم‌های سرسپرده بر این کشورها حاکم‌اند!) قید و بند سلطه اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیسم را بر گردن خواهند داشت. برای نمونه، برنامه‌های به اصطلاح کمک‌های اقتصادی به خاور نزدیک، میانه و شمال آفریقا که از آن به عنوان "مارشال پلان جدید" (New Marshal Plan) صحبت می‌شود، از این قماش است. عین این برنامه‌ها برای آمریکای مرکزی و جنوبی و به منظور ایجاد یک "سیستم تولیدی غیر متمرکز" در آسیای جنوب شرقی طرح‌ریزی شده تا از این طریق کنسرن‌های فراملیتی آسانتر بتوانند نیروی کار و امکانات مادی و اجتماعی این کشورها را غارت نمایند.

صندوق بین‌المللی پول - بانک جهانی و کشورهای متروپل امپریالیستی عملکرد و نفوذ اقتصادی و مالی FMI و BM تنها منحصر به کشورهای پیرامونی نمی‌شود بلکه شامل کلیت نظام سرمایه‌داری، حتی در مراکز امپریالیستی نیز می‌گردد. در اینجا نقش FMI و BM تأمین هژمونی سرمایه‌های بزرگ و قدرتمند بر ضعیف‌ترین‌هاست تا بدینسان به اصطلاح سلامت اقتصادی این کشورها حفظ شود.

نباید فراموش کرد که پدیده فقر، که محصول روابط و شیوه تولید سرمایه‌داریست، تنها ویژه کشورهای عقب نگه‌داشته شده و به اصطلاح جهان سوم، نیست هرچند که این پدیده در این کشورها مسئله‌ای عادی و شامل اکثریت عظیم مردم می‌شود. طبق تخمین بازار مشترک اروپا، پدیده فقر در کشورهای اروپای مرکزی و شمالی در حال توسعه بی‌سابقه‌ای

است. در این کشورها حتی سخن از فقر "جدید" می‌رود که به طور روزافزون گروه‌های مختلفی از ائتشار و طبقات ضعیف اجتماعی را در بر می‌گیرد. رقم فقرا در کشورهای اروپای شمالی و مرکزی که سابق براین حدود ۲۴ میلیون بود، در سال ۱۹۸۹ به بیش از ۶۲ میلیون رسید و این رقم به طور مداوم در حال رشد است (۳). در این میان مناطقی که رشد سریعتری در استفاده از "تکنیک عالی تولید" (High Tech Production) را نشان می‌دهند در مقابل مناطقی که صنعت آنها در مقوله "صنایع رو به زوال" می‌گنجد، قرار دارند.

بدهی‌های مراکز امپریالیستی به صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی (برای مثال، ایالات متحده آمریکا مقروض‌ترین کشور جهان است!) تنها اهمیتی نسبی دارند، زیرا ایندو ارگان امپریالیستی به طور عمده منافع اقتصادی و مالی کشورهای صنعتی، به ویژه ایالات متحده آمریکا را در مقیاس جهانی تأمین می‌کنند. با این همه عواقب کسر بودجه سالیانه آمریکا که سر به میلیاردها دلار می‌زند، مستقیماً بر دوش کارگران و زحمتکشان این کشور سنگینی می‌کند و تأثیر مهمی در وخیمتر کردن شرایط زندگی ائتشار تحتانی جامعه دارد. در این زمینه تحلیل مارکس از انباشت سرمایه، بویژه در تکامل فعلی سرمایه‌داری در متروپل‌ها دقیقاً تأیید می‌شود. مارکس در این باره می‌نویسد: "انباشت سرمایه در یک قطب (...) در عین حال به معنای انباشت فقر، برده‌داری، ناآگاهی، خشونت و سقوط اخلاقی در قطب مقابل است، یعنی در جانب طبقه‌ای که محصول خود را به مثابه سرمایه تولید می‌کند" (۴).

ج. رامین - ارت - ۱۹۹۴

(۱) Fond Monetaire International

(۲) Banque Mondial

(۳) طبیعاً اگر ابعاد فقر در روسیه با جمهوری‌های سابق شوروی و کشورهای

اروپای شرقی را به این ارقام بیانزاییم، رقم فقر در اروپا چندین برابر خواهد شد.

(۴) مارکس: کاپیتال، جلد اول، مجموعه آثار مارکس - انگلس، جلد ۲۳ صفحه

۶۷۵ به آلمانی.

بمناسبت سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در دفاع از انقلاب روسیه

مقاله زهر بخشی از سخنرانی لئون تروتسکی است که در پائیز ۱۹۳۲ در دانمارک، تحت عنوان "در دفاع از انقلاب روسیه"، ایراد شد.

"... انقلاب یعنی دگرگونی نظام اجتماعی. انقلاب قدرت را از دست یک طبقه که خود را تحلیل برده است بدست طبقه‌ای که در حال برخاستن است انتقال می‌دهد. قیام مسلحانه شدیدترین و بحرانی‌ترین لحظه در مبارزه دو طبقه بر سر قدرت است. قیام مسلحانه تنها هنگامی می‌تواند به پیروزی واقعی انقلاب و به ایجاد نظام جدید بیانجامد که بر پایه طبقه مترقی قرار گرفته باشد، طبقه‌ای که قادر است اکثریت عظیم مردم را بدور خود گرد آورد.

برخلاف پروسه‌های طبیعت، انقلاب توسط انسان‌ها و در میان آنها ساخته می‌شود. اما در طول انقلاب نیز، افراد تحت نفوذ شرایط اجتماعی عمل می‌کنند، شرایطی که آزادانه توسط آنها انتخاب نشده بلکه میراث گذشته می‌باشد و آمرانه مسیری را که باید طی شود، نشان می‌دهد. باین دلیل و تنها باین دلیل انقلاب قوانین معینی را دنبال می‌کند.

اما آگاهی بشر صرفاً انعکاس بی‌اراده شرایط عینی‌اش نیست. بشر عادت کرده است که فعالانه به آنها عکس العمل نشان دهد. در مواقع مشخص این عکس‌العمل خصلت ناآرام، و پر شور و توده‌ای بخود می‌گیرد. سدهای حقوق و قدرت در هم شکسته می‌شوند. شرکت فعالانه توده‌ها در حوادث تاریخی در حقیقت اجتناب ناپذیرترین عنصر انقلاب است.

اما حتی طوفانی‌ترین فعالیت‌ها می‌تواند بدون رسیدن به قله انقلاب، در مرحله تظاهرات و یا شورش متوقف گردد. بپا خواستن توده‌ها باید به سرنگونی سلطه یک طبقه و ایجاد طبقه دیگر بیانجامد. فقط آن وقت است که ما یک انقلاب کامل داریم. قیام توده‌ای یک عمل منزوی معهود نیست که هر زمان بنا به

میل بتوان آنرا فراخواند. بلکه معرف عنصری در توسعه انقلاب است که از نظر عینی تعیین گردیده، هم چنانکه انقلاب معرف پروسه‌ای در تکامل جامعه می‌باشد که عیناً تعیین گردیده است. اما اگر شرایط لازم قیام وجود داشت، نباید سادگی، بی حرکت و با دهان باز منتظر شد...

برای رویدن نظام اجتماعی فرسوده، طبقه مرفعی باید درک کند که ساعت موعود فرا رسیده و وظیفه کسب قدرت را در دستور کار خود قرار دهد. اینجاست که میدان برای عمل آگاه انقلابی باز شده، دوراندیشی و محاسبه با اراده و جرأت ترکیب می‌گردد. به عبارت دیگر اینجا میدان برای آکسیون حزب باز می‌شود.

حزب انقلابی بهترین عناصر طبقه مرفعی را در درون خویش متحد می‌کند. بدون حزبی که بتواند در محیطش به خود جهت بخشد، پیشرفت و سرعت حوادث را ارزیابی کند و بموقع اعتماد توده‌ها را بخود جلب نماید، پیروزی انقلاب پرولتاریائی غیر ممکن است. این‌ها روابط متقابل عوامل عینی و ذهنی در قیام و انقلاب هستند...

..... "انقلاب اکتبر (۱۹۱۷ روسیه نیز) مستلزم یک سری شرایط تاریخی

بود:

- ۱- پوسیدگی طبقات فاسد قدیمی-اشرافیت، سلطنت، بوروکراسی.
- ۲- ضعف سیاسی بورژوازی که ریشه‌ای در توده‌های مردم نداشت.
- ۳- خصلت انقلابی مسئله دهقانی.
- ۴- خصلت انقلابی مسئله ملیتهای ستمزده.
- ۵- وزنه اجتماعی مهم پرولتاریا.
- ۶- (تجربه) انقلاب ۱۹۰۵ مکتب بزرگ، یا بقول لنین "پورو لباس" انقلاب ۱۹۱۷ بود. شوراهای، بعنوان شکل سازمانی غیر قابل تعویض جبهه واحد پرولتاریا در انقلاب، برای اولین بار در ۱۹۰۵ بوجود آمد.
- ۷- جنگ امپریالیستی.

لکن تمام این شرایط که برای آغاز انقلاب کفایت میکردند برای تضمین پیروزی پرولتاریا در انقلاب ناکافی بودند. برای این پیروزی شرط دیگری لازم بود:

۸- حزب بلشویک.

تهیه و تنظیم: سارا مقدم

جایگاه مارکسیزم در تاریخ

بخش دوم:

خصوصیات اساسی مارکسیزم

مارکسیزم از وحدت و استحاله انقلابی عناصر زیر شکل گرفت:

- علوم اجتماعی؛

- جنبش‌های سیاسی، بالاخص در مورد آن سازمان‌هایی که از بطن

طیف چپ انقلاب فرانسه ظاهر گشتند؛

- سوسیالیزم پیشا-مارکسیستی. یعنی برنامه‌ریزی برای جوامع بهتر و یافتن

راه‌حل‌های دیگر برای مسایل اجتماعی" با استفاده از نظرات تئوریک و

ایدئولوژیک مانند فلسفه، جامعه‌شناسی، تئوری‌ها، آموزش و فعالیت‌های

بشردوستانه.

در هر یک از بخش‌های مذکور، مارکس و انگلس، از آنچه به نقد موجود

بود آغاز کردند. آنان مطالب را بطور کامل مطالعه و جذب و تحلیل کردند. و

آنچه را که از قبل انباشت شده بود مورد آزمایش و بررسی و نقد قرار دادند. آنان

در واقع، پیشرفت‌های تئوریک را بطور بنیادین و رادیکال تغییر و استحاله داده و

در عین حال هرچه را که به قوت خود باقی مانده بود حفظ و حراست کردند.

در بخش علوم اجتماعی نقد آنان بر فلسفه آلمانی، اقتصاد سیاسی انگلیسی و

تاریخ اجتماعی فرانسه - تاریخی که مفاهیم مبارزه اجتماعی و طبقاتی را کشف و در

عمل اجرا کرده بود - متمرکز شد.

در بخش جنبش‌های اجتماعی، مارکس و انگلس، تجارب فعالیت‌ها

و سازمان‌های انقلابی که توسط بابوفیزم و بلانکیزم ساخته و تکامل یافته بود را

مورد استفاده قرار داده و تداوم بخشیدند. این تجارب را با درس‌های نخستین

سازمان‌های انقلابی آلمان ترکیب کردند. درس‌هایی که منجر به ساختن "اتحادیه

کمونیست‌ها" شد. سازمانی که مارکس و انگلس بدان پیوستند. مضافاً براین، آنان

مطالبات و خواسته‌های رادیکال دمکراتیک سازمان‌هایی را که علیه استبداد و برای جمهوری دمکراتیک در ایتالیا، ایرلند، اسپانیا و یا در راستای برچیدن برده‌داری در ایالات متحده آمریکا، برزیل و مستعمرات اروپایی مبارزه می‌کردند، در هم آمیخته و تجارب آن مبارزات را مورد استفاده قرار دادند. آنان همچنین درس‌های نخستین تجربه حزب توده‌ای - کارگری، حزب چارتیست بریتانیا، را مورد توجه خاص قرار دادند.

در بخش افکار و سازمان‌های سوسیالیستی (که غالباً نه انقلابی بودند و نه حتی سیاسی)، مارکس و انگلس مبادرت به معرفی یک تحلیل علمی از جامعه بورژوازی کردند. گرایشات موجود و پویا، و تضادهایی که منجر به نزول و افول و از هم گسیختگی آنان می‌شد را مورد بررسی قرار دادند. از چنین روشی بخصوص در مورد تحلیل از ستم بر زنان، نظری که عمدتاً توسط فمینیست‌های سوسیالیست تخیلی شکل گرفته بود، استفاده کردند. جمع‌بندی این فعالیت کوششی در جهت استحاله سوسیالیزم تخیلی به سوسیالیزم علمی بود. اما، در عین حال، آنان سعی کردند تا افکار و سازمان سوسیالیستی را بر محور لزوم عمل سیاسی بنا نهند - یعنی ترکیب و ادغام افکار سوسیالیستی با سازمان و عمل انقلابی.

در آخر، مارکس و انگلس مبادرت به معرفی برنامه و اصول سوسیالیزم علمی و کمونیزم در جنبش خودانگیخته و اولیه طبقه کارگر، کردند. به عبارت دیگر، از یکسو، تأکید بر اهداف سوسیالیستی و نیازهای فوری جنبش، و از سوی دیگر، عمل و فعالیت سیاسی انقلابی و اقتصادی (صنفی) و آموزشی.

بنابراین، مارکسیزم را ترکیب چهارگانه‌ای بهم پیوند می‌دهد:

* ترکیبی از علوم اجتماعی؛

* ترکیبی از علوم اجتماعی مذکور و برنامه‌رهایی بشریت؛

* ترکیبی از برنامه‌رهایی بشریت و جنبش خود-سازمان یافته و

خود-رهاکننده واقعی پرولتاریای مدرن؛

* ترکیبی از جنبش واقعی کارگران و سازمان و عمل سیاسی انقلابی.

نظرات فوق بطور نهایی و ابدی جمع‌بندی نشده‌اند. آنان دگم‌های جامد و

لایتغیر نمی‌باشند. اجرا و تحقق هر هدف بشری توسط عمل خود بشر شکل

می‌گیرد. هر هدفی، در نتیجه، تحت تأثیر آزمایش‌های نوین، قرار می‌گیرد. تجاربی

که شاید امروز بر ما روشن نیستند.

از سوی دیگر، اما، ترکیب چهارگانه مذکور بر پایه و اساس تحلیل و مطالعات و معرفت عمیق بنیاد نهاده شده‌اند. بر تجاری بی‌شمار و داده‌ها و مفروضات متعدد. پس، نمی‌توان آنان را بطور سطحی و تحت تأثیر اتفاقات لحظه‌ای، در کلیت رد کرد. به هر رو هر گونه نقد و اعتراضی به تحلیل‌های فوق‌الذکر می‌باید خود مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

بطور عمومی، نکات فوق بر اساس یک دید کلی بر جامعه بورژوازی و تاریخ بشریت و وجوه تولیدی متوالی آن، بنا نهاده شده است. یعنی متمرکز بر توانین تکامل یک جامعه خاص با توجه به کلیه وجوه و کلیت آن جامعه. به هر برخوردی که مبادرت به نادیده گرفتن این کلیت می‌کند، باید با احتیاط و تردید نگریست. چنین نوع برخوردها، تقریباً همیشه، به تحلیل‌ها و پیش‌بینی‌های کاذب و غیرواقعی منجر می‌شوند.

مضافاً براین، نکات چهارگانه، همواره و بطور دائمی یک برخورد انتقادی بر مفروضات را با استفاده از پیشرفته‌ترین تحقیقات علمی، ایجاب می‌کند. تحقیقاتی که با تحلیل‌های انتقادآمیز در مورد جنبش‌های بخش که شامل مبادرت به ساختن سازمان‌های انقلابی و جنبش‌های خود-سازمان یافته و خود-انگیخته طبقه کارگر می‌باشد، پیوند خورده است. این انتقادات خود بطور دائمی از یک طرف مابین اصلاح، تهذیب و نقد پدیده‌ها و از سوی دیگر ابداع آنان، به سبک دیالکتیکی در نوسان است.

البته در برخورد مارکسیستی، این حرکت نوسانی اجتناب‌ناپذیر است، زیرا که از دیدگاه مارکس و انگلس روش درک واقعیت (یعنی تکامل اجتماعی) باید این گونه باشد. مارکسیزم نه اعتقاد به معرفت ذاتی دارد و نه به شعور و فراست مادرزادی و نه خود را به مثابه تعلیم دهنده و معلم پرولتاریا و قاضی جنبش تاریخی معرفی می‌کند. مارکسیزم خود بطور دائمی از تغییرات همیشگی واقعیت می‌آموزد. مارکسیزم درک می‌کند که تعلیم‌دهندگان، خود نیاز به تعلیم دارند. مارکسیزم اعتقاد دارد که صرفاً یک عمل (praxis) انقلابی مشترک که ریشه در عمل علمی و عمل واقعی پرولتاریا دارد، قادر است خود-آموزی را برای انقلابیون و کل زحمتکشان فراهم آورد.

نخمس از: رابعه مهدوی

(ادامه دارد)

حزب کارگری و روشنفکران

نظری به مقاله "طبقه" کارگر و استراتژی انقلابی"

مقاله‌ای با عنوان "طبقه" کارگر و استراتژی انقلابی" نوشته همت رفیعی در شماره ۲۳ دفترها منتشر شد، که مایلیم نظر خود را در باره بخشی از آن، "آگاهی سیاسی، مبارزه طبقاتی و روشنفکران"، اجمالاً به بحث بگذارم. رفیق همت رفیعی در ابتدای بخش مذکور مقاله خود، به کسانی که می‌گویند: "کارگران قادر به کسب آگاهی سیاسی بر بستر مبارزه طبقاتی نیستند و اینکه سوسیالیسم علمی بناچار و صرفاً بوسیله روشنفکران بورژوا و از خارج از مبارزه طبقاتی پرولتاریا می‌تواند بر جنبش کارگری مسلط گردد" بدرستی ایراد می‌گیرد. و با تأکید بر نظر مارکس که "رهایی طبقه" کارگر بدست طبقه" کارگر انجام می‌گیرد"، اشاره می‌کند که "روشنفکران نه به مثابه اقیانوس متشکل جدا از جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی بلکه بعنوان افراد منفرد جدا شده از جایگاه اجتماعی خود می‌توانند نقش مؤثر اما فرعی در پیشروی جنبش سوسیالیستی ایفا نمایند" (تأکید از ماست).

ایراد نویسنده مقاله به سازمان‌های استالینیستی که خود را فرای طبقه" کارگر و پیشروی آن قرار می‌دهند کاملاً بجاست. از نظر این سازمان‌ها آگاهی سیاسی از خارج توسط آنان به کل طبقه" کارگر منتقل شده و نقش پیشروی کارگری را نادیده می‌گیرند. بدین ترتیب، آنان خود و حزب خود را جایگزین طبقه" کارگر و حزب کارگری می‌کنند. نتیجه این‌گونه انحرافات را جنبش کارگری بین‌المللی در انحطاط جامعه شوروی مشاهده کرده است. در این امر نباید تردیدی باشد که طبقه" کارگر رهایی خود را خود بدست می‌آورد. هیچ یک از روشنفکران و یا تجمعی از آنان، حتی در یک حزب کمونیستی و با انقلابی‌تر برنامه قادر به فراهم آوردن شرایط رهایی طبقه" کارگر نخواهد بود.

اما از همه" بحث‌های درست فوق نباید به عکس برگردان این موضع روی آورد. و اعلام کرد که روشنفکران انقلابی صرفاً نقش "فرعی" در "پیشروی جنبش سوسیالیستی" ایفا می‌توانند کنند. نکته‌ای که بایستی تأکید شود اینست که در این

بحث، از چه "روشنفکر" و از چه "کارگری" صحبت به میان می‌آید. در جنبش کارگری روشنفکرانی وجود داشته (و دارند) که نه تنها "جدا شده از جایگاه اجتماعی خود" که در نظر و عمل، خود را در خدمت جنبش کارگری قرار داده و توسط کارگران پیشرو پذیرفته و به مثابه رهبران جنبش کارگری انتخاب شده‌اند (مثلاً تروتسکی در سال ۱۹۰۵ به عنوان رئیس شورای کارگران پتروگراد توسط کارگران پیشرو در روسیه انتخاب شد). در مقابل، کارگرانی وجود داشته (و دارند) که نه تنها از منافع طبقه خود دفاع نکرده که در خدمت بورژوازی قرار گرفته‌اند (لخ والسا که یک کارگر مبارز کشتیرانی گدانسک در لهستان بود، هم اکنون بعنوان رئیس جمهور این کشور با بورژوازی بین‌المللی در حال زدو بند است و کارگران لهستان علیه سیاست‌های او دست به مبارزه زده‌اند). و اینها صرفاً استثناء ها در تاریخ نیستند.

مسئله‌ای که تاریخ نشان داده اینست که طبقه کارگر در کل، بخودی خود، و هم‌زمان و یکپارچه به آگاهی لازم و کافی برای سرنگونی دولت‌های سرمایه‌داری نمی‌رسد. زیرا توده کارگران تحت نفوذ عقاید و ایدئولوژی هیئت حاکم (بورژوازی) و عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری قرار می‌گیرند. صرفاً پیشروی کارگری (رهبران طبیعی و عملی طبقه کارگر) است که به درجه آگاهی مبارزه ضد سرمایه‌داری می‌رسد. آیا پیشروی کارگری می‌تواند به آگاهی سوسیالیستی بدون روشنفکران انقلابی- و تشکیل حزب پیشتاز انقلابی برسد؟ پاسخ از نقطه نظر ما مثبت است. چنین امری قابل تحقق است. اما چند عامل مهم باید در نظر گرفته شود:

اولاً، پیشروی کارگری بایستی در جنبش زنده کارگری در صنایع مهم فعالیت روزمره داشته باشد. پیشروی کارگری بدون ارتباط نزدیک با مبارزات کارگری در صنایع عمده سرعت می‌تواند از مسیر اصلی خارج شود.

دوماً، پیشروی کارگری بایستی آگاهی کافی از وجود انحرافات رفرمیستی در درون جنبش کارگری داشته باشد و مصممانه با آن انحرافات و بوروکراسی در درون خود جنبش کارگری مبارزه قاطع کند و خود را از نفوذ اعتقادات رفرمیستی پاکیزه نگه دارد. روند کسب این آگاهی هم صرفاً توسط دانش انقلابی ایجاد می‌شود و نه صرف عمل انقلابی. باید توجه داشت که کارگران و رهبران کارگری همیشه "انقلابی" نیستند و در بسیاری از موارد آنان خود حاملین نظریات رفرمیستی

به درون جنبش کارگری هستند. شکست‌های طبقه کارگر در بسیاری موارد به علت نفوذ این عوامل در درون جنبش بوده است و نه صرفاً "روشنفکران" (رجوع شود به تاریخچه حرکت‌های سندیکائی در اروپا و احزاب "توده‌ای" کارگری).

سوماً، این آگاهی به سرعت و تداوم آگاهی سوسیالیستی‌ای که توسط ادغام پیشروی کارگری با روشنفکران انقلابی (پیشگام انقلابی) صورت می‌گیرد نخواهد بود و هر لحظه امکان بازگشت به عقب در این روند وجود دارد.

واضح است که شرایط فوق همیشه و در هر زمان آماده نیست - بخصوص در وضعیت اختناق آمیز ایران - در نتیجه فعالیت پیشروی کارگری بسیار دشوارتر از معمول خواهد بود. کسانی که بدون تجربه غنی در صنایع و به دور از پیشگام کارگری در صنایع عمده ایران و آنها در خارج کشور در میان عده‌ای از سابقه کارگری و با انحرافات شدید بوروکراتیک، خواهان تشکیل پایه‌های اولیه حزب کارگری هستند، به دشواری‌های بسیار شدیدتری برخورد خواهند خورد.

به اعتقاد ما هسته، گروه و نهایتاً حزب پیشتاز انقلابی را نه می‌توان با روش‌های استالینیستی (تحلیل روشنفکران بر کارگران پیشرو) و نه روش‌های فوق (تحلیل کارگران پیشرو به روشنفکران انقلابی) ساخت. روش معقول و منطقی اینست که کارگران پیشرو و پیشگام انقلابی (روشنفکران انقلابی) آزمایش پس داده به طبقه کارگر) باهم در یک چارچوب دمکراتیک و با حقوق مساوی چنین روندی را آغاز کرده و با کمک یکدیگر دخالت در جنبش کارگری را دامن زنند. این روش از کار هم تجارب عملی غنی پیشروان کارگری و هم تجارب نظری تنوریک را در درون یک حزب واحد ادغام خواهد کرد و راه را برای دخالت مؤثر در جنبش کارگری به دور از انحرافات فرمیستی و فرصت طلبانه و استالینیستی هموار خواهد کرد.

روش برخورد رفیق همت رفیعی متأسفانه آن روی سکه روش‌های سنتی است و کمکی به حل مشکل ساختن حزب پیشتاز کارگری نمی‌کند. حق تقدم قائل شدن برای کارگران، با همان کجروی‌ها مواجه خواهد شد که حق تقدم قائل شدن برای روشنفکران ببار آورده است. برش از روش‌های انحرافی و استفاده از تجارب مثبت جنبش‌ها و انقلاب‌های پیروزمند جنبش کارگری، برای ساختن حزب کارگری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

مهدی رضوی ۲۰ سپتامبر ۱۹۹۲

خصوصیات اساسی حزب پیشتاز انقلابی

باید حزب انقلابی تشکیل دهیم!

سرانجام رویزونیست و رفرمیست چیزی جز پیوستن به جریانات کاپیتالیستی جهانی نیست. این را تاریخ جنبش کمونیستی کاملاً اثبات کرده است. سیاست‌های استالینیستی انورخوجه و کیم ایل سونگ، اندیشه‌های مخرب مانو، شکست استراتژی در کوبا (گوارائیس) و جبهه خلق و گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم در حکومت وحدت‌توده‌ای آلمده در شیلی، همه و همه تجربیات ناموفق رفرمیستی و گواه مطلب بالا است.

اما علت این شکست‌ها چه بود؟

(الف) درک نکردن معنای حزب و مبارزه سیاسی طبقه کارگر و جدا کردن این طبقه از مبارزات جهانی.

(ب) نبود یک حزب کارگری و همگون.

(ج) رشد اپورتونیست و رویزونیست در احزاب کمونیست.

این مقاله سعی دارد به طور مختصر و به زبانی ساده مفهوم یک حزب انقلابی را برای پیشرو کارگری بیان کرده و از این طریق آن را به بحث و تبادل نظر بگذارد.

۱ - مفهوم حزب پیشاهنگ

برای درک بهتر این مفهوم مثالی می‌زنم. یک کالسکه را در نظر بگیرید که به اسبی متصل است. آنچه که مشخص است و همگی می‌توانیم روی آن توافق داشته باشیم اینست که اسب کالسکه را می‌کشد و بنابراین اولین برخورد با جریانات هوا را دارد. در مرحله بعد جریانات هوا به کالسکه برخورد میکنند. در نتیجه اسب پیشتاز است و جریانات هوا را می‌شکافد و به جلو می‌رود و کالسکه پشت آن و متصل به او حرکت می‌کند.

در این مثال حزب به مثابه همان اسب پشتاز و طبقه کارگر به مثابه کالسکه است. پس می‌بینیم که حزب در برگیرنده تمام طبقه نیست بلکه در برگیرنده پیشاهنگ طبقه کارگر است. پیشاهنگی که دارای آگاهی طبقاتی است. این پیشاهنگ خارج از بدنهٔ طبقه کارگر نیست، بلکه سخنگوی صدها هزار کارگر است. پیشاهنگ دنباله رو توده طبقه کارگر نمی‌شود، بلکه آن را از درون و بیرون رهبری می‌نماید. این توضیح کاملاً نشان می‌دهد که هیچ سوء استفاده‌ایی نباید از تعریف لنین در بارهٔ حزب پیشاهنگ انقلابی نمود. لنین حزب را تافته جدا بافته‌ای از طبقه کارگر نمی‌دانست بلکه آن را در رابطه مستقیم و تنگاتنگ با آن ارزیابی می‌کرد.

۲- ماهیت طبقاتی حزب

مارکس معتقد بود که حزب طبقه کارگر باید اساساً پرولتری باشد. این باعث می‌شود که این حزب علاوه بر برنامه سوسیالیستی داخلی برنامه روزمره خارجی را با دید پرولتری و با موفقیت به انجام برساند. هیچ گروه چریکی، جنبش دهقانی، دانشجویی و یا تجمعی از روشنفکران هر قدر هم که برنامه منحصر به فردی داشته باشد قادر به جایگزینی خود با حزبی که ریشه در طبقه کارگر دارد، نیست.

سازمان‌های نو بنیادی که تشکیل می‌شوند و می‌خواهند هسته حزب پرولتری را تشکیل دهند، چون معمولاً دارای ترکیب خرده‌بورژوایی هستند باید همواره خود را مورد بررسی و انتقاد از خود قرار داده و هر چه سریعتر روند تغییر و تبدیل شدن به یک حزب کارگری را چه در برنامه و چه در ترکیب، طی کنند.

۳- حزب سازمانی است برای مبارزه

این مبارزه را باید در دو جنبه مورد بررسی قرار دهیم:

اول، حزب نباید مدعی رهبری طبقه کارگر شود بلکه باید در هر موضوعی که کارگران با آن مواجه هستند، از کوچکترین مسائل درون کارخانه‌ها و غیره، تا مسائل بین‌المللی، برای کسب رهبری طبقه کارگر مبارزه کند و نشان دهد که بهترین مدافع طبقه کارگر است.

دوم، حزب باید خود را نهایتاً برای حادثترین شکل مبارزه طبقاتی، یعنی خیزش توده‌ای، آماده سازد. این بدین معنا نیست که در یک محیط آزاد سیاسی با ایجاد شاخه نظامی فعال در حزب باعث ممنوعیت فعالیت سیاسی حزب گردیم،

بلکه بدین معنی است که حزب به تدارک دقیق در مورد تشکیل یک سازمان رزمنده توده‌ای بپردازد که خارج از حزب نیست. این سازمان در زمان موعده فعالیت اصلی خود را در کنار توده‌ها انجام می‌دهد. درون این سازمان فعال برای افراد بی تفاوت و یا بورکرات جانی وجود ندارد. اعضاء باید افرادی فداکار، فعال و حتی‌الامکان جوان باشند.

۴- مرکزیت دمکراتیک

دمکراسی در حزب امری است اساسی. حزب ارباب طبقه کارگر نیست.

بلکه صرفاً ابزاری است برای فراهم آوردن شرایط رهایی آن.

بدون دمکراسی و برخورد آزاد عقاید، حزب به هیچ طریق نمی‌تواند سیاست‌هایی که واقعاً پاسخگوی نیازهای طبقه کارگر بوده و مناسب شرایط مشخص باشند را فرموله کند. در مورد مرکزیت دمکراتیک در حزب و جلوگیری از انحرافات باید به دو نکته توجه کرد:

(الف) یک هسته کوچک که در بهترین حالت می‌تواند نطفه خوبی باشد نباید سامانه‌های اداری درون خود را چون زرمی سنگین به تن کند و دگماتیستی عمل نماید. سامانه‌های اداری باید انعطاف‌پذیر باشند و دمکراسی را رعایت کنند؛

(ب) باید حزب خود را درگیر بحث‌های طولانی و بی‌معنا نکند. حزب انجمن مناظره نیست بلکه محل تصمیم‌گیری‌های یکپارچه است.

۵- استقلال حزب

حزب مارکسیستی در معنای واقعی باید استقلال طبقاتی خود را در تمام شرایط حفظ کند. این بدین معنی نیست که از ائتلاف، توافقات موقتی و غیره که می‌تواند در پیشبرد اهداف طبقه کارگر مفید واقع گردد، خودداری کند، بلکه برعکس، حزب می‌تواند در آنها شرکت کرده و با بحث و تجزیه و تحلیل جریانات انحرافی را شناسایی و هویت آنها را برای کارگران عیان‌تر کند. همین‌طور می‌توان بسیاری از کمونیست‌های گرتار در گرداب سر در گم و جریانات ائتلافی را در زیر یک پرچم که همانا آزادی طبقه کارگر و دیکتاتوری پرولتاریا است، سازماندهی و رهبری کرد.

۶- حزب و وحدت طبقه کارگر

همان‌طور که گفتیم حزب طبقه کارگر از کارگران پیشاهنگ و پیشرو تشکیل یافته که از اکثریت ترندهای بورژوازی مطلع هستند. آنها باید برای وحدت طبقه

کارگر به سه مسئله مهم توجه کنند.

الف) باید از هرگونه تفرقه و اختلاف در صفوف طبقه کارگر از جمله اختلافات نژادی، ملی، زن و مرد، متخصص و غیرمتخصص و شاغل و بیکار، و غیره جلوگیری کنند. تفرقه و نفاق تنها می‌تواند در خدمت حفظ قدرت طبقات حاکم باشد.

ب) نباید خود را جدا از طبقه کارگر به حساب آورد. حزب باید همگام با طبقه در کلیه مبارزات آن شرکت کند. باید عقاید رفرمیستی و شعارهای نفاق‌گرایانه را به شعارهای ضربه زدن به سرمایه‌داری به صورت یکپارچه توسط طبقه کارگر و به رهبری حزب پیشگام، تغییر داد.

ج) باید در جهت به رسمیت شناساندن خود از سوی توده طبقه کارگر و برقراری ارتباط با آنها به هر طریق ممکن، با حفظ استقلال و موجودیت طبقاتی حزب، به تثبیت موقعیت خود پرداخت.

تا زمانیکه میلیونها کارگر در اتحادیه‌های ارتجاعی متشکل هستند، با وجود رهبران فاسد و بورکرات در این اتحادیه‌ها، در آنها کار کرد. در شرایطی که کارگران در مورد احزاب سوسیال دمکرات دچار توهم هستند باید از این احزاب در مقابل بورژوازی دفاع کرده، در عین حال ماهیت رفرمیستی این گونه احزاب را برای کارگران انشاء کنیم.

در شرایطی که اکثریت طبقه کارگر به نظام پارلمانی تمایل نشان می‌دهند باید در انتخابات شرکت کرده و ماهیت آنها را از درون به طبقه کارگر نشان دهیم.

۷- وظایف آموزشی حزب

الف) تربیت کادرها و رهبران انقلابی‌ای که در سنت مارکسیستی آبدیده شده و قادر به تجزیه و تحلیل و قضاوت در باره مسائل جنبش کارگری هستند.

ب) آسان کردن مباحث کمونیستی از طریق استفاده از مثال‌های ساده در کتاب‌ها و بولتن و نشریات منتشر شده.

ج) حزب باید در افشاگری از بورژوازی کوشش شبانه‌روزی داشته باشد.

د) حزب باید به سازماندهی نشر وسیعی از کارگران، روشنفکران و به قول گرامشی "روشنفکران ارگانیک" پردازد.

در حوزه آموزشی دو جنبه باید مورد توجه قرار گیرد:

الف) آموزش نباید صرفاً آکادمیک و کلاسی باشد، بلکه باید شکل عملی

داشته باشد.

ب) حزب باید در حالی که مبارزه و آموزش طبقه کارگر را به پیش می‌برد خود از آن آموزش ببیند.

حزب به مثابه مغز طبقه کارگر است، بنابراین باید این مغز را کد نماید و با پیشرفت‌ها خود را انطباق دهد (این به معنی رفرمیسم و دور شدن از مفاهیم حزبی نیست).

۸- مبارزه برای هژمونی

حزب باید کلیه نیروهای تحت ستم را در چارچوب یک مبارزه مشترک علیه سرمایه‌داری و تحت رهبری پرولتاریا گردهم جمع آورده و مبارزات آنان را سازماندهی کند. به لحاظ تاریخی و در سطح بین‌المللی، این به معنی تحقق یافتن اتحادی بین کارگران و دهقانان فقیر است که در جهت دفاع از منافع آنان صورت می‌گیرد. حزب همچنین باید به جنبش‌های دیگر از جمله جنبش سیاهان، زنان دانشجویان و غیره برخورد مقتضی کند. نباید مبارزات و خواسته‌های اقشار اجتماعی دیگر را مردود شمرد و از آنها خواسته شود که لزوماً رهبری حزب پرولتری را بپذیرند. مبارزه برای کسب هژمونی باید از طریق اشاعه فرهنگ انقلابی در میان اقشار اجتماعی دیگر و استحکام پایگاه حزب در میان طبقه کارگر، صورت گیرد.

۹- بین‌الملل چیست؟

طبقه کارگر طبقه‌ایست جهانی و استقرار سوسیالیسم امری است جهانی. تمام خصوصیتی که در باره حزب ذکر کردیم باید در فرجام خود به حزب بین‌الملل کارگری منجر گردد. بین‌الملل کارگری از کارگران و روشنفکران پیشرو و سازمان‌یافته تشکیل می‌گردد. اما در شرایط کنونی که هر سازمان و حزبی ساز خود را می‌زند چه باید کرد؟

امروز باید با یک دید واقع‌بینانه نسبت به این مسئله نگریم. همگون به طرف تشکیل یک بین‌الملل انقلابی حرکت کرد و از طریق بالا بردن قدرت سیاسی در کل دنیا، سرمایه‌داری جهانی را سرنگون و کمونیست و دیکتاتوری پرولتاریا را در جهان مستقر گرداند.

گردآورنده: داریوش

لندن - سپتامبر ۹۴

دفترهای کارگری سوسیالیستی را بخوانید!

- دفترهای کارگری سوسیالیستی، نشریه کارگری سوسیالیست های انقلابی ایران، برای کارگران پیشرو در راستای تشکیل هسته های کارگری سوسیالیستی، انتشار می یابد.
- شماره ۱ (سال اول): درباره اعتصاب؛ طرح طبقه بندی مشاغل و اقتصاد.
- شماره ۲: جبهه واحد کارگری و جبهه خلق؛ انقلاب اسپانیا و غیره.
- شماره ۳: درس های جنگ آمریکا و عراق؛ مبارزه با امپریالیزم؛ سازمان ملل متحد.
- شماره ۴: جنبش کرد؛ وضعیت زنان در کردستان؛ جنبش کارگری در ترکیه و غیره.
- شماره ۵: کنترل کارگری و مدیریت کارگری؛ مبارزات زنان کارگر و غیره.
- شماره ۶: فروپاشی شوروی؛ درباره بوروکراسی؛ وظایف سوسیالیست های انقلابی.
- شماره ۷ (سال دوم): دمکراسی کارگری؛ مفهوم حزب؛ پناهندگان در ترکیه.
- شماره ۸: مبارزه برای آزادی زنان؛ مفهوم انقلاب سوسیالیستی و غیره.
- شماره ۹: طرح سهیم کردن کارگران؛ کارگران شرکت نفت؛ مبارزه زنان در الجزایر.
- شماره ۱۰: بحران امپریالیزم؛ تجارب محافل کارگری؛ اعتصاب آلمان و غیره.
- شماره ۱۱: مسئله ارضی در ایران؛ قدرت شورائی و مسئله ملی؛ خاورمیانه و غیره.
- شماره ۱۲: وضعیت کردستان؛ مفهوم سوسیالیزم، یوگسلاوی و غیره.
- شماره ۱۳ (سال سوم): درباره سندیکالیزم؛ وظایف کارگران پیشرو.
- شماره ۱۴: نقش زنان در اتحادیه ها؛ پناهندگان ترکیه؛ بحث درباره حزب و غیره.
- شماره ۱۵: وحدت کمونیست ها؛ نقش زنان در اتحادیه ها؛ برنامه عمل کارگران.
- شماره ۱۶: آفریقای جنوبی؛ کارگران آلمان؛ زنان؛ مسئله مجلس مؤسسان.
- شماره ۱۷: بحران سرمایه داری جهانی؛ کردستان عراق؛ وحدت کمونیست ها.
- شماره ۱۸: تشکل های مستقل کارگری؛ حزب طبقه کارگر؛ فاشیسم.
- شماره ۱۹ (سال چهارم): درباره دولت؛ کردستان عراق؛ حزب پیشتاز.
- شماره ۲۰: مسئله زن؛ وحدت کمونیست ها؛ کارگران سوسیالیست.
- شماره ۲۱: کمیته های عمل؛ سندیکالیزم؛ جنبش زنان.
- شماره ۲۲: مبانی اتحاد چپ کارگری؛ حزب کارگری؛ دفاع از پناهندگان ترکیه.
- شماره ۲۳: برنامه سوسیالیست های انقلابی؛ اتحاد چپ؛ دفاع از ایرانیان در ژاپن.
- شماره ۲۴: جنبش کارگری ایران؛ اتحاد عمل چپ؛ حزب کارگری و روشنفکران.
- *بها: - بریتانیا: ۸ پوند - اروپا: ۲۵ مارک؛ ۱۲۰ کرون؛ ۸۵ فرانک فرانسه.
سایر کشورها: ۲۵ دلار آمریکا. (بها با هزینه پست برای شماره ۶ در سال).